

باب III

اتنوگرافیه، زبان و اعتقادات مذهبی

شغنانیها

فصل یکم - اتنوگرافیه :

تعیین و تثبیت هویت ملی پس از گذشت قرن‌ها کاری است مشکل و دشوار. اختلاط و آمیزش اقوام و قبایل در طول زمانهای مدید به دشواری این کار افزوده است. نضج و تشکل در جوامع کاری بوده که طبیعتاً طوایف در اختلاط به همدیگر خصوصیات مشترک جدیدی کسب میکنند. تغییر رنگ جلد تأثیرات خود را می‌آورد و به این صورت در جوامع نسلهایی را با مشخصات نو به وجود می‌آورد. در آثار تاریخی سخن از قبیله ای به نام شغنانی آمده است و طوری که در نام شغنن ازین قبیله در فصل اول بحث شده بود، این نام از نخستین روزهای حیات آریایی در تاریخ مطرح است و امروز نیز قابل تحقیق و بررسی میباشد. ازین که این نام در دوره های مختلف تاریخی به اشکال گونه - گونه آمده، دانشمندان نیز در تثبیت هویت این قبیله نظریه های مختلف را داشته اند و این تفاوت را بررسی کرده اند.

تعدادی از مورخین شغنانیها را مربوط نژاد "هون" گفته اند و تا مدتی در نظر مورخین این قبیله از جمله قبایل نژاد زردیا هون حساب میگردید. علت این انتساب معلوم است که چون در آثار و متون قدیمی این

قبیله زیر نام "خیآآته" یا "خیانیان" مطرح بوده اند و مورخین این قبیله را به رویت اسناد تاریخی به نام سرزمین توران شناخته اند. لذا هر قبیله ای که در برابر ایران قرار میگرفت، آن را "تورانی" خواندند و اقوام توران متشکل از قبایل مختلفی بود که برخی محققین بعداً نام تورانی را ترك تشبیه کرده و این اقوام را نیز به آن منسوب می ساختند. مشخصاتی که از قبایل زرد نژاد شناسان داده اند به این قبیله وفق ندارد. رنگ پوست نژاد زرد، زرد بوده، پوست آخر چشم کش شده و دارای چشمان تنگ میباشند. تناسب اندام درین نژاد دیده نمیشود. با در نظر داشت این مشخصات سخن مورخینی که این قبیله را در قطار هون قرار میدهند، رد میشود.

تعدادی از مورخین که ازین قبیله شناخت کامل نداشته اند، با وجود مشخصات اتنیکی معین این قبیله را در قطار هونها قرار داده و کلمه "سفید" را به آن علاوه نموده اند که به نام قبیله "هونها سفید" یاد کرده اند. چنانچه مولف "تاجیکان" نقل قول میکند که: نویسنده سربانی اوایل قرن ششم به نام "یشوستلایت" مینویسد که "خیانیان هون استند." (۱)

قبایل خیانیان در اسناد دوره کوشانیان و یفتلیان بیشتر ظاهر میشوند و این خیانیان بدون شك همان "خیآآته" است که در اوستا از آن تذکر رفته است و این بار این قبایل در سده های نخستین میلادی سر میکشند و از آن سوی بحر خزر تا این طرف هند را در تصرف خویش میگیرند. که از نظر نژادی برخی مورخین آنها را از هونها واقعی (هونها زرد) متمایز میدانند. چنانچه کهزاد "خیونها" را قبیله از کوشانیهای خورده حساب میکند که در حوالی کابل بود و باش

متون قدیمی تاریخ نشان میدهد که خیانیان و کوشانیان دو قبیله مقتدر بودند. تاکید مولف "تاریخ افغانستان" در این که این قبیله جزء ای از قبایل کوشانی بوده و در حوالی کابل بود و باش داشته، چندان اعتبار ندارد. زیرا حتی در آثار بعدی تاریخی نیز ازین دو قبیله همزمان یاد میشود. در شاهنامه ی فردوسی در چندین داستان این دو قبیله در پهلوی هم یاد میشوند. درین بیت:

کشانی و شگنی و وهری سپاه دگرگونه جوشن دگرگون کلاه

این قبیله شگنی همان قبیله خیونی بوده که کهزاد یاد نموده است و عبارت از قبیله خیانیان میباشد که در کتاب "تاجیکان" یاد شده است. بود و باش آنها نه در حوالی کابل بلکه در سراسر آسیای میانه در دوره یاد شده بود و سرانجام به دره های شغنان که در دو کرانه دریای پنج موقعیت دارند و در اثر شکست در برابر هجوم قبایل دیگر در آن جا باقی ماندند و خود را حفظ کردند. زیرا در داستان یاد شده یکی از مشخصات سپاه توران در جنگ موجودیت زبان خاص هر قبیله است. او از زبان رستم قهرمان داستانهای شاهنامه قصه میکند. هنگامی که رستم شب هنگام به سپاه توران میرود. سخن آنان را نمیداند. آن ها به زبانهای مختلف گپ میزدند که این موجودیت دو قبیله شگنی و کشانی جدا از هم را میرساند.

بیلی از يك متن پهلوی این مطلب را می آورد: دولت و حاکمیت نصیب عوام گردید و آنان خیانی بودند و ترکی، ییطالی بودند و طبابتی، کوهستانی بودند و چینائی، سغدی بودند و بیزانسی، خیانی سرخ بودند و

ایرانی سفید ولی ایرانی نبودند. عوام پادشاه ایران شد. پادشاه میهن من شد. (۱)

متن بالا نشان میدهد که زمانی ایرانیان در برابر قبایل دیگر قرار میگرفتند. آنها را بدون در نظر داشت اصلیت نژادی شان به قبایل نژادی دیگر مربوط و وابسته میدانستند. در حالی که خیانیان، ییطالیان و سغدیها از نژاد سفید، ترک و چینائی از نژاد زرد هستند. اما چون این قبایل بارها با ایرانیان جنگیدند. ازین رو هم در نزد آنها یکی تلقی شده است.

بهر صورت سخن از اتنوگرافیه خیانیان است. این طایفه یکی از آن طوایف آریایی است که مورخ تاجیک بابا جان غفورف درین باره نوشته است. فقط همین را میتوان گفت که خیانیان قبل از همه قبایل ایرانی زبان آسیای میانه بودند. (۲)

در رابطه به اتنوگرافیه این دو قبیله که برخیها تاکید میدارند. کوشانیها و خیانیان از نژاد زرد یا هونهای زرد میباشند، در اثر تحقیقات رد شده است. اسناد و شواهدی به دست آمده و تائید گردیده که کوشانیها از نژاد هونهای زرد نبوده بلکه از نژاد سفید و یکی از قبایل آریایی میباشند. جان. م. روزنفیک مورخ امریکایی در کتابی تحت عنوان "هنر دوره کوشانی" درین مورد استدلال مینماید که: برخی از مورخین امروزی نوشته اند که گویا کوشانیان از نظر نژادی مغول بودند. این درست است که کشفدراسیونهای صحرایی آسیای مرکزی اکثر از نژاد مختلط ترکیب شده بودند. ولیکن در تصاویر روی سکه و پورترتیهای روی سنگ، چهره

پادشاهان و اعیان هندوسیتی در نگاه اول قفقازی و سفید به نظر میرسند. بر این معنی که سرهای شان باریک است، بینی های شان کشیده و بلند است. موی سر و ریش شان غلظت است و چشمان شان آبی، برگشتگی پوست که درکنج چشم مغول دیده میشود، ندارد. و استخوان رخسارشان برآمده نیست. منابع چینی گواهی میدهند که در بین طوایف یوچی (کوشانی) کسانی یافت میشوند که موی سرشان سرخ بوده چشم شان آسمانی. (۱)

این تحلیل روزنفیلد چهره تصاویر روی سکه شاهان یفتلی و کوشانی که آنها شاهان و اعیان هندوسیتی بوده اند و مشخصاتی که سرهای شان باریک، بینی های شان بلند و کشیده و امثال آن، خود گواه بر این است که کوشانیان، خیانیان و یفتلی ها از نظر نژادی مغول نیستند.

عرق و نژاد شغنانیهای امروزی نظر به مختصات اتنوگرافی که صورت گرفته است وابسته به عرق و نژاد کوشانیها، خیانیان و یفتلی ها میباشد. عرق و نژاد یفتلی ها که برخی از محققین آن را نیز "هون" گفته اند، رد گردیده است.

بیشترین مورخین بر این نکته تاکید دارند که قبیله یفتلی ها از نژاد هونهای زرد یا مغول نیستند. سرپرسی سایکس نیز در بحث یفتلی ها آنها را هونهای سفید با تکیه بر سالنامه چین مینامد. و سنت سمت مولف "تاریخ قدیم هند و فتوحات اسکندر" و کتاب "اکسفورد استوری اف هندیا" یفتلی ها را از نقطه نظر نژادی هونهای زرد متمایز و علیحده می شمارد. و در تاریخ "اریل استوری اف هندیا" چنین اظهار نظر میکند: سلطه هونهای سفید در آسیا مدتی دوام کرد. آن قسمت از دسته هایی که در دره اکسوس مستقر

۱ - روزنفیلد جان م. هنر دوره کوشانی. کابل. ۱۳۵۸ ه. صفحه ۱۴.

شده اند، غالباً از نقطه نظر نژاد علیحده بودند. زیرا به نام یفتلیت یا هون سفید یاد میشدند. (۱)

به این صورت معلوم میشود که مدتی مورخین شغنانیه را به قبایل زرد یا هونهای زرد منسوب ساخته بودند که باروشن شدن شواهد و اسناد تاریخی این اقتساب مردود شمرده شده است.

تعدادی از مورخین شغنانیه را قبیله ای از قبایل ترك قلمداد میکنند. همان طوری که سایر قبایل باشنده سرزمین ماورالنهر و آن طرف دریای آمو نیز به این سرنوشت مواجه شدند، یفتلی ها و کوشانیها را نیز چنین نسبت میدادند. داکتر معین درین مورد نوشته است: احتمال دارد همان طور بعدها کلیه دشمنان ایران از هر نژادی که بودند، تورانی نامیده شدند. (۲) در شاهنامه نیز درین مورد میخوانیم:

كجا پيكرش پيكر خوك و گرگ
يك ارجاسب ترك سترگ
چو آگاهی آمد به گشتاسب شاه
كه سالار تركان چين با سپاه (۳)

دلیل نسبت دادن این قبایل به ترك روشن است. در آثار تاریخی قدیمی شغنانیه از زمره باشنده های تورانزمین یاد میشوند که در داستانهای ماس آریایی ها آمده است. جنگها و برخوردها میان ایران و توران سبب گردیده تا همه کسانی که در برابر ایرانیها قرار بگیرند، آنها را تورانی بنامند. اساطیر بعدی ترکها بر سرزمین توران عامل دیگری است که با شباهت نام توران و ترك این اقتساب بیشتر مدلل گردیده است. تعدادی مورخین که آگاهی کامل از تاریخ آریایی ها ندارند، تورانزمین را ترك پذیرفته اند. در

۱ - احمد علی کهزاد. در اطراف نژاد یفتلی ها. مجله آریانا. ۱۳۲۴ ه. شماره ۳.

۲ - فردینا و تاثیر آن بر ادبیات فارسی. صفحه ۲۴۴.

۳ - شاهنامه. صفحه ۱۴۶.

ترکیب سپاه توران قبایل آریایی کوشانی، یفتلی و خیانیان شامل هستند که شواهد و اسناد تاریخی نشاندهنده آن است که این قبایل از نژاد ترک نمیباشند.

پروکپ مورخ قرن پنجم میلادی از مدنیت یفتلی ها شهادت میدهد. که به چشم سر آن را دیده است. داشتن حیات مدنی آنها را یکی از ممیزات آنها میگوید، که این مدنیت این طوایف را از طوایف دیگر جدا میسازد.

اشتباه توران به ترکستان باعث گردیده تا در طویل المدت تاریخ این سرزمین را به شکل دیگری قلم بزنند. جغرافیای توران را به ترک، فرهنگ و داشته های معنوی آن را به ایران منسوب سازند. در حالی که واقعیت تاریخی این اقوام چیز دیگری است. برخی از محققین و دانشمندان در تفکیک تمایز قبایل باشنده ساحه جغرافیایی تورانزمین دچار اشتباهاتی هستند. چنانچه کهزاد نیز به این ابهام سردچار بوده و تورانیها را به افغانستان اقوام بیگانه خوانده است. در مقاله یی که در مجله آریانا به چاپ رسیده برخی ممیزات مشترک افغانستان و ایران را مشخص میسازد. که یکی ازین ممیزات مشترک را مبارزه علیه بیگانگان در شرق و غرب میگوید. که ایرانی ها در غرب علیه مهاجمین رزمیده و افغانها در شرق حملات مهاجمین را دفع نموده اند.

او این مبارزه را این طور شرح میدهد: نیاکان افغانی و ایرانی برای حفاظت مسکن مشترک خود فلات آریان از دوره های قبل از تاریخ و از آغاز تاریخ تا امروز مبارزه کرده و انعکاس این مبارزه در اوستا، در یادگار زیران، در خواتای نامک و در شاهنامه های منثور و منظوم ثبت است. اگر ما در حوزه اکسوس با تورانیها، در حوزه اندوس با دراویدی ها (دایسوها)

متذکره سرود ویدی (مبارزه کرده ایم، ایرانیها باتپورهاو کسی ها عناصر سامی جنگها کرده اند. ما در چار طرف افق فلات آریان آن اقوام بیگانه مقابله کرده ایم تا خاک ما، فرهنگ ما، عرق ما، نژاد ما از لوٹ بیگانه محفوظ بماند. (۱)

مورخ افغان نیاکان خویش را در مبارزه علیه تورانیها قرار میدهد و آنها را برای نیاکان خود بیگانه می شمارد. وی در مقاله ای در رابطه به جهت مشترک ایرانیها و افغانها بر بیانیه سعید نفیسی دانشمند ایرانی تکیه نموده، میگوید: افغانها و ایرانیها طوری که آغای سعیدنفیسی در طی سخنرانی در کابل فرمودند. ممیزات مشترک خویش را خوشبختانه حفظ کرده و سرد و گرم روزگار را یکسان چشیده اند و شاهنامه ها و صحنه های مبارزه های ما علیه بیگانگان ترسیم میکند. ایشان فرمودند "همان وقت که افغانها در سمنگان علیه تورانیها میجنگیدند، ایرانیها در سواحل دجله و فرات با سامی ها پیکار داشتند. (۲)

متن بالا نشان میدهد که زمان وقوع جنگ در سمنگان میان تورانیها و سپاه مخالف آنها در داستانهای شاهنامه هزار سال پیش از آن است که مفهوم افغان و ایرانی امروزه به وجود بیاید که چنین دعوایی صورت بگیرد. در حالی که این داستان گویای يك واقعیت تاریخی است که در داستان سر انجام شاه سمنگان با جهان پهلوان شاهنامه رستم بنای قرابت خویشاوندی میگذارد و تهمینه دخترش را به عقد نکاح رستم در می آورد. شاه سمنگان نماینده توران است و این مطلب واضح میسازد که سمنگان، بلخ و نقاط دیگری در همین داستان زیر سلطه تورانیها بوده است. لذا نیاکان افغانها

بیشتر به تورانی‌ها متعلق هستند که اکنون نیز در سرزمین یاد شده حیات به سر می‌برند. از جانب دیگر در همین داستان مسئله اتنیکی تورانیها نیز روشن میشود. این داستان و داستانهای دیگر شاهنامه گویای آنند که تورانیها از نژاد ترك نیستند.

انتساب توران به ترك را محققین و دانشمندان بزرگ ایران نیز رد کرده‌اند. از نظر این محققین تورانیها اقوام و قبایل ترك و مغول نه، بلکه از اقوام و قبایل آریایی هستند. مفسر اوستا به فارسی و محقق بزرگ ایران ابراهیم پور داود از دو نقطه نظر این مسئله را وارد میداند. از نظر داشتن اسامی آریایی سران توران و از نظر نسبت داشتن سر سلسله تورانیها "تورج" به فریدون. او این دو دلیل خود را چنین ارائه میدارد: این اسما کلیتاً آریایی و معنی لفظی آنها معلوم، به طوری که ابداً شکی در آریایی بودن آنان نمی‌گذارد. این ناموران به مناسبت جنگ دینی که در سر دین زردشتی در میان ایرانیان و تورانیان در گرفته بوده و در کتاب مقدس یاد شده‌اند. هم چنین اسامی سرداران این جنگ که در کتاب پهلوی "یادگار زریران" و شاهنامه و کتب تواریخ ضبط شده، همه آریایی است. (۱)

مفسر اوستا به فارسی با استدلال بر تاریخ اقوام و قبایل، چگونگی تسخیر سرزمین تورانیها توسط اقوام بیگانه در حدود سال ۱۲۶ یا ۱۴۰ پیش از میلاد روی داده، افتادن بلخ و سغد به دست بیگانه گان و متواری شدن آریایی نژادان آن سامان و یا در تحت فرمان خارجه در آمدن آنان تدریجاً امتیاز و تشخیص را از بین برد. ایرانیان که از زمان قدیم همسایه گان شرقی خود را توران و تورانی و دشمن مینامیده، بعد ها اقوام بیاباننورد و

چادر نشین وحشی را که در سرزمین قدیم توران به غارت و یغما میپرداختند تورانی نام دادند. گذشته ازینکه آنان حقیقتاً تورانی باشند یا از نژاد دیگر، خواه آن قبیله آریایی بود، خواه مغول و تاتار و هیطال و ترك. از همین جهت است که در شاهنامه ترك و چینی و هیطالی جنگی تورانی نامیده شده‌اند. بنابراین هیچ يك طوایف مغول نژاد و نه تركهای عثمانی و نه طوایف غیر آریایی مقیم قفقاز ترکستان روسیه منسوب بتورانیان داستانی ملی ما نیستند اسامی گروهی از نام آوران تورانی که در اوستا و کتب تاریخ و شاهنامه باقیمانده، ایرانی است و در طی یشتها معانی آنها را بیان کردیم. (۱)

دانشمندان موصوف پس ازین ادعا سلسله نسبت تورانیها را بررسی کرده و نوشته است: دیگر این که در سنت هم تور پسر فریدون موسس سلطنت توران بود. افراسیاب پادشاه تورانی از خاندان فریدون است. نه این که فقط تمدن ایرانیان و وضع چادرنشینی و بیابانوردی تورانیان سبب زد و خورد آنان بلکه بعد ها که ایرانیان از حضرت زردشت دین یکتا پرستی پذیرفتند. بیش از پیش آتش کینه تورانیان که به دین خود باقی مانده بودند، شعله ور گردید. (۲)

خلاصه ارزیابی انتساب قبایل شغنانی به ترك چنین خواهد بود، که قبایل شغنانی یکی از قبایل تورانی بوده، ولی ترك نیست. تعبیر تور و تورانی به ترك اشتباهی است که برخی مورخین و دانشمندان به آن دچار بوده‌اند.

مورخ تاجیک غفور خیا آئه را قبیله از قبایل سکائی حساب کرده است که این قبایل در حدود جغرافیایی میان اکسوس و ایگزات (سیر دریا)

حیات به سر می بردند. مورخین از نظر نژادی و قومی در مورد این منطقه به این نظر اند که همان قبایل سکائی درین جازندگی داشتند. روی هم رفته تثبیت شده که نژاد اهالی پامیر از آن نژاد است که دارای جمجمه طویل و پوست سفید میباشند و تشکلات جسمانی متناسب دارند. روزنفیلد چهره پادشاهان هندوستی را قفقازی میگوید که این قبایل هندوستی یا به صورت ویژه "ستیه" در پامیر، واخان، شغنان و دیگر نقاط کوهستانی این منطقه زندگانی اولیه خود را گذرانیده اند.

در مقاله "پامیر در نظر قدما" در مورد اتنوگرافی مردم پامیر چنین گفته میشود: اهالی منطقه پامیر در نظر نویسندگان یونانی و لاتینی تقریباً طوری معرفی شده است که در "رامایانا" و "مهابهاراته" ذکر یافته است و دو شاخه عمده این قوم عبارت از "ساسها" و "تخارها" بوده است. ساسها و سکائیه در ابتدا میبایست در شمال ترین قسمت پامیر یعنی بر خلاف آن چه که پسانتر آنها را کمی پائینتر به طرف جنوب قرار میدهند متوطن شده باشند. همجواران مناطق شمالی آنها را نیاکان "سیتها" میپندارند. پلینی این نظریه را تاکید میکند. اما بعد ها ساسها بنابر روحی حادثه جوئی و احتیاجی که به چراندن رمة های خود داشتند، مانند قرغزهای امروزی به این طرف "آلی" در دامنه های غربی ایمایوس قدیم فرو آمده، مستقر گردیده اند. کهن ترین اثری که از "ساسها" سخن میدارد کتاب داریوش پسر استاسپ است که روی صخره های بیستون پارسی پالیس نقش گردیده، درین کتیبه پادشاه بعد ازین که ولایات شرقی امپراطوری خود را میشمارد، از قبایل وحشی حرف میزنند، که متعاداً آرامش سرحدات دور دست او را برهم میزنند. این قبایل مخصوصاً عبارت از "مساجتها" و "سیتها" بودند که فارسها آن ها را به

نام عمومی "ساکاها" یاد نموده و به سه دسته تقسیم کرده اند. این اقوام در کنار سرحدات شمال شرقی امپراطوری فارس واقع بودند و مانند هرودوت و پلینی از آنها تذکر به عمل می آورند. سترابن هم از قومی بنام "ساس" به حیث قبیله "سیت" واقع در شرقی ترین قسمت ماورای بحیره کسپین حرف میزند و آن را مانند "مارسیلین هراکلی" عیناً روی خط سغدیانیهای قریب ایگزارت که باعث تسهیل ارتباط مساجتها میشود، قرار میدهد. اکا تامیر میگوید که اگر ما از غرب به طرف شرق برویم اول سغدیان و بعد مملکت ساسها را مییابیم و طوری که ملاحظه میشود شهادت امیانوس مارسلینوس، آریین و کنت کیور یکسان ظاهر میشود. این اقوام در مدت کمی تابه سرحدات هند منبسط میشوند. دیودوردیوس سیل میگوید که تمام ستنی واقع در شمال ایمودیوس ذریعه سیتها و ساسها اشغال گردیده بود. بطلمیوس می گوید که مملکت ساسها از طرف شمال توسط سیتی، از طرف غرب توسط سغدیان و از جانب جنوب توسط ایمایوس محدود بود.

جی. سی کویاجی ثبوت میکند که بیشترین اساطیر و قصه های آریایی مربوط این قبیله بوده که بعدها این اساطیر و افسانه ها به نامهای قبایل دیگری انتقال یافته اند. نقش این قبایل را خیلی عمده محسوب میدارند. او درین بررسی چنین حکم میکند، که در گفتار یکم، هنگام بررسی مسئله انتقال و مبادله افسانه های پهلوانی ایران و چین باستان نقش عمده و اساسی قوم سکا را درین امر مورد توجه قرار دادیم و گفتیم که احتمالاً هر دو سرزمین ایران و چین به طور یکسان از منابع اساطیری سکاها بهره برداری کرده اند. اکنون میگوئیم بسیار محتمل است که در موضوع انتقال افسانه های دینی ایرانی و چینی نیز سکاها نقش بسزائی داشته اند. این به ویژه

هنگام مشاهده پیوسته گی کامل میان بسیاری از موضوع های مندرج در بهرام یشت با تاریخ جامعه شناسی این قوم نیرومند شباهت مورد توجه قرار میگیرد. در واقع فضای بهرام یشت به طور خاصی با عقاید دینی و مقررات اجتماعی يك چنین قوم سازگاری دارد و این امر میتواند بهترین تفسیر برای همانندی های شگفت پرنده گان و گیاهان در افسانه های ایرانی و چین به شمار آید. پیوسته گی افسانه های ایرانی و سکائی در مورد پرنده گان، کامل است، زیرا در حقیقت بدون مطالعه داستانهای شاهنامه در باره رستم و زال، این نمایندگان بزرگ قوم سکا، ما نمیتوانیم هیچ گونه تفسیر و تعبیر برای قسمت های مربوط به "مرغوسئن" و پرنده دیگری که در بند ۳۵ - ام بهرام یشت از او سخن میرود، به عمل آوریم. (۱)

گویاجی برخی از قهرمانان داستانهای شاهنامه را با در نظر داشت نام آنها سکائی میدانند و برای راه یافتن این اساطیر به حماسه های ایران و چین شرح میدهد: شباهت داستانهای "سودابه" و "سوداگی"، "کاووس" و "جو-سن"، "سیاوش" و "هسن-گیاو" را باید در نظر گرفت. اینان نیز منسوب به دوره داستانهای سکائی اند. طوری که فردوسی میگوید سودابه دختر شاه هاماوران (از نظر مولف سکاهای هاماوران قرنهای در نواحی میان بلخ و قندهار زنده گی داشتند و سودابه به گفته مارکوارت يك شهزاده خانم سکائی بوده است (ص ۲۲۰). اما به ادعای روایت مسعودی و ابن یاقوت هاماوران یمن است) یکی از سرداران سکائی است. و این خود دلیل اصلی رهین بودن هر دو حماسه ایران و چین به افسانه های سکائی تواند بود. بیشك افسانه های قوم جنگاور و پر احساسی چون سکاها برای داستان

۱- جی. سی. گویاجی آئینها و افسانه های ایران و چین باستان تهران ۱۳۵۳. صفحه ۵۱.

سرایان و شخوندگان سرزمین آسیای میانه و ایران خاوری جاذبه نیرومند داشته است. اما انگیزه و سبب دیگری نیز برای راه یافتن افسانه های سکاها در همسایه های ایران و چین در کار بوده است. ایرانیان از دیر باز به داستانهای مربوط به شاهان کهن ایرانزمین دلبسته گی و اشتیاق فراوان داشته اند. اما مدرک و اسناد کافی درین باره در دسترس ایشان نبود و نوشته های اوستایی و پهلوی تنها اشاره های کوتاهی در بر داشت. شاید بتوان پنداشت که مردم چین ازین لحاظ مدارک بیشتر و معتبری در اختیار داشتند. اما با این حال همان طوری که "سزه-ما-دزی" ان در اثر قابل تحسین خود یاد آوری میکند مواد حماسی و غنائی کافی در دسترس داستان سرایان چینی نبود. بدین گونه داستانپردازان ایرانی و چینی هر يك به دلیلی ناگزیر بودند از مواد داستانهای سکائی که به حد وفور در اختیار آنان بود، بهره برداری کنند. (۱)

نوشته محقق مذکور آشکار می سازد که سکائی ها اقوامی بوده اند دارای فرهنگ متمدن که به نوبه خویش تأثیری بر فرهنگ و تمدن چین و سرزمینی به نام ایران داشته اند. و این سرزمین ها پس از متشت شدن این اقوام اساطیر و حماسه های آنها را به خود نسبت داده اند. بهر صورت سخن از اتنوگرافیه این قبایل است. محقق بزرگ آلمانی گیکر ارتباط سکائی ها را به اقوام ترک رد کرده، آنها را از اقوام آریائی به شمار می آورد و چنین می نویسد: یونانیان علی الرسم آنها را (سکائیها را) در تحت يك صنف ملقب عمومی اسکیتیان یا سیشانیان (معنی آن شمالی و تورانی و ختنی داده اند) میخوانند. مخصوصاً ممکن است تصور نمود که ایشان مشتمل بوده اند بر

۱- آئین ها و افسانه های ایران و چین باستان. صفحه ۱۰۲.

اهالی اصلی ایران قدیم اگر آنها مانند سکنه حالیه آن نواحی از نژاد تاتاری بودند. پس اختلاف قومیت متضرر میشود. ولیکن چندین مشابهت های معینی که در عادات و رسوم زندگانی به ترکمانان و خرخیز (قرغزها) دارند، نباید از نظر انداخت. مگر تقریباً اتفاق است که اسکیتیان از نژاد آریین بوده اند. چنانچه مخصوصاً از اسامی خاص که به توسط مورخین یونانی به ما منتقل شده، معلوم میشود که قبایل جنوب متعلق به نژاد ایرانی بوده، شاید طوایف شمالی منسوب به شعبه سلاوی (قومی است که مملکت آنها را صقلاب نوشته اند) از دود هندو جرمنی باشد. (۱)

همین دانشمندان برای اثبات قول خویش برنبشته های تامس چک پزوهشگری که اقوام پامیری رابطور دقیق تحقیق نموده است، تکیه نموده و مینویسد: تامس چک در باب فرقه ساکها از ملت سیستانی که در بلاد کوهستانی در نواحی شواطی (شواطی به معنی کرانه های دو طرف رود خانه) علیای رود آمو دریا سکنی داشتند. به ویژه سعی و جد و جهد نموده به ثبوت برسانند که آن يك تیره ایرانی خالصه بوده که خصایل و اوصاف ملت ایرانی را به شکلی شاید پاک و پاکیزه تر از پارسیان و مادها نگهداری کردند. (۲)

به این صورت تثبیت میشود که سکائی ها بیشتر از هر قبیله دیگر اوصاف آریائی بودن خود را حفظ نموده و محققین به طور کل به این نتیجه متوصل شده اند که آن ها از نظر اتنیکی اقوام اصلی آریایی میباشند. محمد علی شوستری این طور ارتباط نژاد سکائی را ابلاغ میدارد: پسر دوم فریدون در تاریخ ایران تور نامیده میشود و نسل او باید طوایفی باشند که

مورخین اروپا آن ها را اسکیت یا ساکا نوشته اند آنها مانند تیره های ساوروما به یکی از لهجه های ایرانی سخن مینموده اند. (۱)

خلاصه این که اقوام آریایی که در بالا آب آمو دریا باقی مانده و به نام شغنانی مسمی هستند. یکی از آن اقوام است که به نام سکائی نیز یاد شده و این سکائیها قبایل اصلی آریایی میباشند که اوصاف بیشتر آریایی بودن را محفوظ داشته اند.

یکی از موارد مطرح بحث در تاریخ آریائیها مسئله اتنیکی این اقوام میباشد. تعدادی از محققین و دانشمندان به آن معتقد شده اند که نژاد باشندگان کوهستانات پامیر را نژاد "هوموالپینوس" تشکیل میدهد. جغرافیدان، مورخ، نژاد شناس و متخصص زبان سانسکریت سراورل ستین در سال ۱۹۱۵ م غرض مطالعه مناطق مختلفه آسیای مرکزی با چند تن دیگر به سفر آغاز کرد و تحقیقاتی را در باره تاریخ و نژاد ترکستان چینی و اقوام مسکونه حوضه معاونین دریای آمو و سلسله هندوکش و پامیرات انجام داده که نتیجه تحقیقاتش را به صورت کتابی تحت عنوان "انرموست آسیا" (آسیای مرکزی) در چهار جلد به طبع رسانیده که عبدالغفور خان بخشی ازین کتاب را در مورد پامیر، واخان و شغنان ترجمه و به زیر عنوان "در منطقه آمو علیا" در مجله "کابل" چاپ کرده که در باره مردم واخان گفته است: در شام ۳۰ اگوست ۱۹۱۵ م به لنگرگشت (نام جایی در واخان نزدیک ملتقای دریای پامیر و آب پنج) رسیدیم و يك روز در آن جا پائیده، از سرسبزی درختان، حاصلات رسیده و بیشه خرم و شاداب آن لذت بردیم و من ضمناً به جمع آوری مواد راجع به انتروپالوجی حصه مختلف بدن انسان و

تعیین مناسبت بین آنها گردیدم. در واخان در طی این کار مجدداً به همان نژاد "هوموالپینوس" که در سفر دوم خود دیده بودم و مستر جانیس آنها را همجنس نزدیکترین غلجه های آریایی یا تاجیکهای کوهی ثابت کرد. تصادف کردم. (۱)

این تیپ و عرق که در نقاط ذکر شده در افغانستان و یقیناً در بیشترین نقاط تاجیکستان به مشاهده میرسد، در مناطق دشوار گذار طور خالص باقی مانده، در حالی که در مناطقی که هجوم بیگانه گان به صورت آسانتر انجام پذیرفته، اختلاط عرق ها به وجود آمده است. به این اساس تیپ یا عرق هوموالپینوس را سر اورل ستین و هئیت همراهانش در واخان، شغنان و روشن مشاهده نموده، آن را به مفهوم غلجه های آریایی یا تاجیکان کوهی آورده، مگر در نوشته کهزاد در جنوب هندوکش عوامل تاجیک و دیگران به این عرق تاثیر بخشیده که طبق این ادعا هوموالپینوس جدا از عرق تاجیک بوده باشد.

شواهدی که محققین از عرق و نژاد هوموالپینوس داده اند، این سخن کهزاد را رد میکند که تیپ هوموالپینوس و تاجیک یکی است.

مشخصات تیپ هوموالپینوس را کهزاد از کتاب "انرموست آسیا" (ج ۲، سر اورل ستین) در چهره مردمان شغنان و روشن مجسم میبیند و چهره این مردم را چنین تصویر میدارد: از نقطه نظر خواص بدنی همان نژادی که در طی دره دیده بودم، بعد از تدقیق در "قلعه و امر" هم مشاهده کردم. اعضای بدن اهالی روشن متناسب و پر لطافت، خطوط و برش چهره آنها واضح، چشمان ایشان رنگ و صورت ایشان به رویه کلاسیک منظم میباشد. از روی

۱- اورل ستین. در منطقه آموی علیا. مجله کابل. ۱۳۱۵ ه. شماره ۱۰۵.

این ملاحظات به من این نتیجه دست داد که در میان تمامی ایرانی زبانان مسکونه علاقه کوهستانی که از آن عبور نموده ام از همه بیشتر ساکنان روشن خواص هوموالپینوس را به کمال صافی حفظ کرده اند. (۱)

از تحلیل نوشته ها و نظریات بالا این نتیجه به دست می آید که شغنانیها از عرق هوموالپینوس یکی از اقوام آریایی ها هستند که این عرق وابسته به نژاد انسانهای جمجمه طویل میباشد که این نژاد برای نخست بار در آسیای میانه در ماورای پامیر حیات خود را آغاز کرده اند.

یکی از قبایل بزرگ جهان که در طول تاریخ در برابر مورخین و دانشمندان مطرح بوده و بیشترین وقایع تاریخی به این قبایل ارتباط پیدا میکرد، قبایل آریایی هستند که شجره نسب آنها به کیومرث میرسد. در کرده ۱۴- ام فروردین یشت در اوستا چنین میخوانیم که: فروهر کیومرث پاک را می ستائیم، نخستین کسی که به گفتار و آموزش اهورامزدا گوش داد و خانواده سرزمینهای آریایی و نژاد آریا از او پدید آمد. (۲)

مشخصات اتنیکی این قبایل را از گذشته دور دانشمندان و محقق آلمانی دیگر چنین تصویر مینماید: سیمای ایرانیان قدیم (آریایی ها) را به طور صحت از قرار ذیل تعریف کنیم. مردان متوسط القامه و اکثر بلند بالا بوده اند. هیکل شان باتن و توش و سینه های فراخ و خوشوضع، اما در زمان و دختران علی الاکثر میل عمومی به سوی نزاکت و لطافت ترکیب اندام بوده، رنگ پوست بدن شان روشنتر و خیلی لطیف تر به ویژه اندام هایی را که از حرارت آفتاب محفوظ میداشتند. چشمهای درخشانتر به حسن مرد و

۱- احمد علی کهزاد. آریانا یا افغانستان قبل از اسلام. مجله کابل. ۱۳۱۸. شماره حوت.

۲- اوستا، نامه مینوی آئین زردشت. صفحه ۲۰۹.

زن می افزود و نهایت امتیاز را داشت. محاسن مردان پروانجوه و به کثرت میزست. اغلب مردم موی سرخ تیره قام داشتند. اما رنگ بور و سرخ خرمائی عمومیت داشت. این هر دو صورت یعنی اسیر و روشن را باید میان آریانه‌ها عموماً فرق و امتیاز داد. علی العموم شکل جمجمه سر مالیده و کوتاه، صورت بیضی، بینی و دهان و پیشانی حتی اعضاء و اندامها، اندامهای اقصی بدن، دستها و پاها همه خوشوضع و ظریف بود. (۱)

این مشخصاتی را که دیگر از يك شخص آریایی قدیمی نشان داده است، روزنفیلد آن را در چهره شاهان سکائی از روی تصاویرسکه و پورتریت‌های روی سنگ تشخیص میدهد.

تعیین صورت و چهره يك فرد سده های نخست از قبیله آریایی نمایانگر تشابهات آنها با آریایی های قدیمی تر میباشد. محققین و دانشمندان حاضر نیز چهره مردمان کوهستانزمین را کاملاً مشابه این تصاویر نشان میدهند. در کتاب "عصر اوستا" در باره این مردم آورده شده است: تاجیکها اساساً مردم بسیار زیبا با پیشانیهای بلند، دیدگان تیز و نگاههای ژرف و مرژگان های بلند که به چشمان آنان سایه می انداختند و بینی های بسیار ظریف و خوشرو بوده اند. لب بالایی آنها باریک، موی ریش آنها بلند و پر پشت و اغلب قهوه یی رنگ و گاهی هم قرمز رنگ بوده است. (۲)

در تحقیقات اورل ستین چهره يك فرد روشانی که نماینده اصلی عرق هوموالپینوس تثبیت گردیده، مشخصاتی خوانده میشود که در معیار اتنیکی فرد آریایی قدیم و سده های نخست میلادی وجود داشته است. این

۱ - تمدن ایرانیان خاوری - صفحه ۱۱۶.

۲ - عصر اوستا - صفحه ۲۳۴.

نشانه های يك چهره روشانی را از نظر اورل ستین بار دیگر تکرار مینمائیم و میبینیم که کاملاً مشابه اند.

اوج فالوی در تاجیکهای کوهستانی نشانه های بیشترینیاکان را نظر به تاجیکهای شهر نشین میبیند. او این دیدگاه خود را این طور توضیح میدارد: شخصاً عقیده دارم که تفاوت چندانی بین غلچه های کوه نشین و تاجیکهای شهر نشین وجود ندارد. کلیه اختلافات و امتیازاتی که بین آنان وجود دارد، تنها معلول علت کلی است که از عزلت یکی و اجتماعی بودن دیگری سرچشمه می گیرد. این مطلب بدان معنی است که تاجیکهای کوه نشین یا غلچه یی ها به علت نداشتن ارتباط با طوایف و قبایل دیگر خون پاک و خالص آریایی را در رگهای خویش حفظ نموده اند. در حالیکه تاجیکهای شهرنشین به علت ارتباط با قبایل مختلف و داشتن مراودات اجتماعی که نتیجه زندگی آنان با بومیان بوده است، خلوص نژادی و پاکی خون آریایی خود را از دست داده اند. (۱)

فصل دوم - زبان شغنانی :

زبان که وسیله عمده افهام و تفهیم میان انسانها میباشد، یکی از آن نشانه هایی است که اقوام و قبایل را از هم تفریق مینماید. داشتن زبان مخصوص در يك اجتماع فرد را از سایر افراد متمایز میسازد. در طول تاریخ حیات انسانها زبانهایی میان آنان مروج بوده که با گذشت سده ها زبانها مراحل مختلفی را سپری و پس از گذشت سالیانی شکل خویش را تغییر داده و در فرجام جای خود را به زبانهای تازه بنیاد گذاشتند. این قانون فطری است. هر زبانی ناگزیر این دوره را بپیماید. زبان شغنانی نیز تابع این اصل واقع شده، جای یکی از زبانها را گرفته و امروز جبراً زیر فشار

۱ - عصر اوستا - صفحه ۲۳۴.

زبانهای دیگری قرار دارد. همین مسئله مطرح بحث ماست که این زبان از کدام یکی از زبانهای قدیمی سیراب بوده و از آن میراث برده، وضع و موقعیت آن در عصر حاضر چگونه خواهد بود؟

تحقیق درین زبان لزوماً باید بر نام آن در زبان شغنانی صورت گیرد. زیرا بررسی کلمه شغنانی که رسمیات آثار امروزی تاریخ و زبانشناسی را یافته کار را به جایی نمی برد. همان طوری که در بحث نام شغنان ارزیابی گردید، درین جا نیز همان بحث مطرح است. شغنانیها زبان خور را "Xuñani" خوانده میگویند. که "آ" و "مکسور" درین زبان نسبت محل را میروساند چون "ی" (y) در فارسی، یعنی منسوب به خرنان Xuñnan.

زبان شغنانی را که یکی از زبانهای پامیری میباشد، زبانشناسان آن را در بخش شرقی زبانهای آریایی می آورند. این زبان از آن دسته زبانهایی است که در مدت طولانی در انزوای کامل از دیگر زبانها قرار داشته است و این باعث گردیده که خود زبان با زبان اوستایی قرابت خود را نگه دارد. در این مشخصه نه تنها زبان شغنانی بلکه دسته زبانهای پامیری این ارتباط نزدیک را با زبان اوستایی دارند. دیگر در این مورد مینویسد: زبان غلجه که به تازه گیها مورد تحقیق و کاوش دانشمندان قرار گرفته است، به لهجه های گوناگون تقسیم شده است. این زبان ارتباط نزدیکی را با زبان ایرانیان خاوری کهن داشته و به همین دلیل شباهت زیادی نیز به زبان اوستایی دارد. ترکیب بعضی از لغات و واژه های خودی درین زبان به دلیل نزدیکی و علاقه آنان به هندیان و دور بودن از پارسیان کنونی است. (۱)

گیگر ارتباط زبان ایرانیان خاوری کهن را که زبانشناسان آن را

"اوستا" خوانده اند با زبان های غلجه پامیری میگوید. همین نکته را برخی از مورخین در نظر گرفته، شکل این زبان قدیمی را در نواحی پامیر حساب میکنند. موجودیت زبانهای پامیری را شاهد ادعای خود میگیرند.

در کتاب "پامیر" اثر گاردن نیز چنین آمده است که: لهجه هایی که در حوضه علیای اکسوس و پای پامیر در دره های مختلف بدخشان حرف زده میشود، عموماً به زبان اوستایی خیلی نزدیک میباشد. مخصوصاً زبان "سنجی" یا "منجانی" که در منجان نزدیک دره کران، پریان، شنگان یعنی در دره های متصل به نورستان حرف زده میشود، مطابق نظریه گیگر به زبان اوستایی قرابت زیادی دارد. همین قسم لهجه های وخی، اشکاشی، شغنانی بی شباهت به لسان اوستایی نمیباشند. (۱)

تا جایی که دیده میشود زبانشناسان این ارتباط زبان اوستایی با زبانهای پامیری را پذیرفته اند. برخی از مورخین مبدأ زبانهای پامیری را زبان "زند" گویند و آن را با زبان اوستایی یکی دانسته اند. این را زبانشناسان نمی پذیرند. زبان اوستایی را جدا از زبانهای زند مطالعه میکنند. در کتاب "بخشی از فرهنگ اوستا و تطبیق آن با فارسی و کردی" در توضیح از "پائیتی زنتی" (Paitizanti) یعنی "پازند" چنین آورده اند: پازند یعنی ترجمه ترجمه - ترجمه از تفسیر اوستا را به پهلوی زند گویند و ترجمه و تفسیر پهلوی را به فارسی سره پازند نامند. پس زبان اوستا با زند و پازند تفاوت بسیار دارد و نمیتوان زبان اوستایی را اشتباه آزند نامید. وقتی میگویند زند و اوستا، منظور اوستا و تفسیر آن به پهلوی یا زبان دیگری میباشد. با هم

میان انسانها میباشد، چنین نتیجه گرفته میشود که برای يك آواز دو رسم الخط غیر قابل قبول است. لذا باید پذیرفت که یکی ازین دو آواز "br X" و دیگری "ش" میباشد. دو دیگر اینکه تعداد زیاد کلمات اوستایی با رسم الخط "س" با آوای "br X" تاکنون در زبان شغنانی وجود دارند که عین تلفظ و معنی اوستایی آن میباشد. چنانچه پور داود کلماتی را با رسم الخط یاد شده چنین توضیح میدارد: کلمه گوسفند که امروز به جای کلمه "میش" استعمال میشود. در وندیداد به معنی گاو پاک آمده است. در خود اوستا "6 دفعه" (maeṣa) برای گوسفند استعمال شده است. . . . در زامیاد یشت از برخی کوهها یاد شده و در جمله از هشت کوه "واسن" (waṣen) نیز نام گرفته شده که به صدای "ش" معنی آن ترجمه نشده است (۱). و نیز کلمه "کهن" (kaeṣ) به صدای "ش" کش در یشتها آورده شده به آموختن معنی گردیده است. از کلمات متذکره به آوای "br X" در زبان شغنانی با عین تلفظ اوستایی آن و معنی که بیشتر به واقعیت کلمه نزدیک است، مورد استعمال دارد. کلمه یی که گوسفند معنی شده تا جایی مفهوم را می رساند. این کلمه در زبان شغنانی "Meṣak" است و آن گوسفند کوهی را گویند که تاکنون نوعی تقدس بین مردم را دارد. امروز این گوسفند در اروپا به نام "مارکوپولو" شهرت یافته است. کلمه دیگری که پور داود آن را ترجمه ناسده گرفته، در زبان شغنانی با صدای "br X، waṣen" به معنی "سیر علف" میباشد که صفتی است برای کوه یعنی کوه سیر علف. کلمه "کش" که به معنی آموختن آورده شده در زبان شغنانی به معنی "پرهیز" با صدای "X" میباشد. و آن رسوم و عنعناتی است که در اوقات معینی باید اجرا گردند.

سه دیگر این که برخی دانشمندان به موجودیت این آواز اشارت داشته اند و کلماتی را به این آواز به "خ" و "ش" نوشته اند، چنانچه شب را "خشهب" شهر را "خشهر" نوشته اند. این اشاره به موجودیت آوای "X" میباشد. زیرا هنوز در زبان شغنانی شب را "xab" و شهر را "xar" میگویند. این تغییر آوای "X" به "خ" و "ش" در حال حاضر در نام "بدخشان" مشهود است. بدخشان را شغنانی زبانها "Badaxon" میگویند. به این صورت دیده میشود که آوای "br X" در اوستا موجود بوده ولی اوستا شناسان آن را ناساخته اند. تاجائی که مشاهده میشود، بررسی بالا قرابت زبان شغنانی را با زبان اوستایی ثابت میسازد و نشان میدهد که زبان شغنانی نزدیکترین قرابت را با زبان آریائی های قدیمی دارد. در قطار زبانهای مرحله میانه زبانهای ایرانی، زبانشناسان زبانهای خوارزمی، تخاری، ختنی، سغدی و سکائی را قرار داده اند. این سخن قابل بحث است. از نظر زمان و تاریخ برخی ازین زبانها با زبان شغنانی که بنابر گواهی اسناد تاریخی همزمان قرار میگیرند. بررسی مفهوم زبان شغنانی درین مرحله با زبانهای مرحله میانه نیازمند تعمق بیشتری میباشد. زیرا دیدگاه زبانشناسان در رابطه به این زبان کاملاً روشن نیست. این که از نظر ساختمان و خصوصیات مارفولوژیکی زبانها چگونه ارتباط را به هم میرسانند زبانشناسان پاسخ خواهند داد. مگر از نظر موقعیت تاریخی بنابر نظریه برخی از مورخین زبان شغنانی همزمان با این زبان ها مطرح میگردد.

فصل سوم - اعتقادات مذهبی :

مردمان شغنان مسلمان بوده پیرو مذهب اسماعیلیه

هستند. تعدادی محدودی نیز شیعه اثناعشریه درین سر زمین زندگی

دارند. شواهد تاریخی گواهی میدهند که قبل از آمدن اسلام به این سرزمین دین مهر پرستی و پرستش آتش درین جا مروج بوده و پیش از آن نیز مردم به ارباب انواع آریایی معتقد بوده اند. عناصری ازین اعتقادات در رسم و رواجهای این مردمان باقی مانده است.

برخی از عناصر اعتقادات اولیه آریاییها در میان اقوام شغنانی دیده میشود و آن چه در میان این مردمان معمول مروج است، از آن سده های دور حکایه میکنند. هنوز در شبها تعدادی به مهتاب با دیده احترام و حرمت نگریسته و از آن مراد دل میطلبند و مهتاب رابه دیده تقدس مینگرند. قدامت این اعتقاد را بسیار قدیمی حدس میزنند که هزار هاسال پیش را در برگیرنده است و به دوره ای از زندگی آریائیها ارتباط پیدا میکند که هنوز مردمان هندواروپایی زندگی مشترک داشتند. که تاکنون این باوریه در اعتقادات مردم رسوخ دارد.

شواهد باستانشناسی نشان میدهد که آریایی ها در هزاره ۷ و ۱۷ پیش از میلاد نسبت به بز با دیده حرمت نگریسته و این حیوان را قدر میکردند. در میان مردمان شغنان رسمی وجود دارد که در شبهای عید (عید های خاصی درین منطقه وجود دارند) غذایی به نام "باج" که در دو عید یعنی "خیرچزان" و "خدیرایام" که در عنوان میترا پرستی این دو عید تشریح گردیده، به جا آورده میشود. خدیر ایام به معنی "عید بزرگ" در زبان فارسی است که این عید در میان سایر قبایل آریایی به جشن نوروز مشهور گردیده است. زمانی که باج در دیگ به جوش می آید، کدبانوی خانه به دیوار عقب دیگدان با آرد گندم دوره گوسفندان را علامه گذاری نموده و در میان آنان تصویر دو بز کلان را با شاخهای بزرگ دایروی شکل و میان باریک می کشند.

این مراسم در تمام خانواده ها با آ آورده میشود. بی شبهه این رسوم از مراسم آریاییهای اولی است که مردمان شغنان آن را تا این عصر حفظ نموده اند.

مراسمی که در دوران قدیم به جا آورده میشد، ممکن از مراسم مذهبی بوده و تصویر بز کوهی در آن زمان جنبه مذهبی داشت که با گذشت زمان این مراسم رنگ باخته و جنبه مذهبی بودن آن از میان رفته است. در حالی که اکنون نه به حیث و جیبه مذهبی بلکه صرفاً به منظور تزئین خانه و دیوار آن، این عمل اجرا میشود. گرچه تصویر دوره گوسفندان و در میان آنان تصویر دو نخچیر (بز کوهی) در شبهای عید به علامت برکت در مالداري صورت میگیرد. و نخچیر حیوانی است که تا جایی نزد مردم قدسیت دارد و این حیوان نظر به سایر حیوانات هنوز هم مشخصتر است. و آن بنا به نوشته معصومی مورخ ایران، حیوان ملی ایران حساب میشود. هدف از ایران، ایران منحصر به جغرافیای امروزی نه، بلکه ایران در قلمرو جغرافیای آریایی ها میباشد. آن چه به ارتباط این حیوان تجسم مییابد، آن دقت و سادگی آن است که اقوام آریایی آن وقت به احتمال این خصوصیت را نظر به سایر خصوصیات می پسندیده اند و آن را در جمله رسوم قابل احترام در آورده اند. در میان اقوام شغنانی تصویر نخچیر به دیوارخانه نه تنها مظهر دقت و سادگی میباشد، بلکه این تصویر سمبول فیض و برکت محسوب میشود.

هم چنان در ساختمان خانه های مردمان شغنان دو ستون عقب دروازه در آمد را تخته چوب نقاشی شده با خطوط هندسی به هم وصل میکند که نام این تخته چوب "بج کریج Buč keřej" است و آن به معنی "جای کشتن بز" می آید. دقت در تعیین محل آن میرساند که این نیز به دوره بز پرستی

آریایی‌هایی ارتباط نمی‌باشد.

اگر این را بپذیریم که مذهب بز پرستی در مناطق آریایی آن زمان در هزاره‌های ۷ و ۱۷ پیش از میلاد تسلط داشت، از آن دوران تا کنون که بیش از ۶ تا ۷ هزار سال سپری می‌شود، اثراتی از آن مذهب برجا مانده است. از باقیماندن این اثرات به این نتیجه می‌رسیم که اعتقادات مردم نسبت به این مذهب نه به شکل قهر آمیز و ناگهانی تغییر کرده، بلکه به تدریج با گذشت زمان عناصر ازین مذهب تغییر یافته و جای خویش را به اعتقادات بعدی گذاشته و این اثرات که تاحال از آن به مشاهده می‌رسد، به مرور ایام رنگ باخته به حیث يك عنعنۀ غیر فعال باقیمانده است.

میترا پرستی نیز از قدیمترین اعتقادات مذهبی آریایی‌ها، و پیش از دین زردشتی بربرخی از سرزمینهای آریایی مسلط بوده است. برخی نمودهای این مذهب تا حاضره زمان در رسوم و عنعنات مردم سرزمین شغنان باقی است. این رسوم و عنعنات اکثرآدر فصل زمستان برگزار می‌شوند که به عنوان عید در اوایل و اواسط زمستان اجرا می‌گردند و با ختم زمستان "عید نوروز" برپا می‌گردد. در اوایل زمستان در میان مردم رسمی است که آن را "خیر چهار" می‌گویند. اما در اواسط زمستان زمانی که آفتاب از روزن داخل خانه شد و در داخل گردش بیشتر نمود. عنعنۀ دیگری برپا می‌شود که به نام "خیر چزان" یاد می‌گردد.

کتاب اوستا راجع به اعتقادات آریایی‌ها مطالب زیاد دارد. از جمله اعتقاد آنها را به رب النوع روشنی در رابطه با خورشید مطالعه می‌کند. ابراهیم پور داود در تفسیر از اوستا درین مورد گفته است که "روز یازدهم ماه، خورشید یا خیرروز نامیده می‌شود. در دوسیزده روز (کوچک و بزرگ)

به آن درود فرستاده می‌شود. گذشته از خورشید که آن را "خیر یشت" هم گویند و ترجمه آن را ملاحظه می‌کنید در "خرده اوستا" يك خورشید نیایش هم داریم. این نماز مختصر در صبح و ظهر و عصر خوانده می‌شود.

این بند اوستا که از قول پور داود نقل شد نشان می‌دهد که خورشید در عصر اوستایی "خیر" گفته شده و این نام خورشید تا حال هم در زبان شغنانی محفوظ مانده است. و در ارتباط عیدهایی که تذکر رفتند، با پایان یافتن زمستان و آمدن بهار آریائیه‌ها جشن می‌گرفتند که این جشن جهانشمول شده و تا امروز در میان اقوام مختلف آریایی آسیای میانه و سایر کشور های مجاور جشن نوروز رایج است. این جشن را مردمان شغنان برگزار می‌کنند. با این تفاوت که نزد این مردم این جشن از ویژه گیهای زیادی برخوردار می‌باشد. این جشن را "خدیروایام" می‌گویند. این کلمۀ ترکیب شده از "خدیرو" "ایام" که معنی آن "عید بزرگ" می‌باشد. معلوم می‌شود آریایی‌های اولیه نوروز را نه به حیث جشن، بلکه از آن به حیث يك وظیفۀ اعتقادی تجلیل به عمل می‌آوردند که عید بزرگ نظر به سایر عید ها این مفهوم را یافته است. مراسمی که درین عید به جا آورده می‌شود، خود گویای تاریخی بودن آن را هویدا می‌سازد. با توضیحاتی که داده شد، معلوم می‌شود که میترا پرستی یا پرستش خورشید از اعتقادات نخستین آریایی بوده که در مذهب بعدی که این اقوام به آن عقیده مند گردیده اند، نیز راه یافته و تاثیر زیادی داشته است که حتی عناصری ازین اعتقاد تا کنون نیز باقی مانده است.

یکی از اعتقادات مذهبی که آریایی‌ها بدان معتقد بودند، مقدس شمردن آتش توسط آنها بود. در رابطه به این مذهب که آریایی‌های نخستین آن را داشته و دین زردشتی بعد ها اصلاحاتی در آن آورده و این اصلاحات

عامل جنگهای خونین میان آنها گردیده است، بیشترین محققان دچار اشتباهات شده اند.

محققین در این مورد بر کتابهای "جورنی" (مسافرت) از کپیتان وود و "پامیر" از گاردن استناد می‌ورزند که این دو شواهدی را از رسوم و رواج های مردمان سرزمین کوهستان بدخشان آورده و این رسوم را به آئین زردشتی مربوط دانسته اند که محققین بعدی را این استنتاج دچار اشتباه ساخته است. چنانچه همین اشتباه را در نوشته بالا به وضاحت می‌بینیم. نویسنده به روایتی که در شغنان بوده و او شنیده است، حکم میکند که ۵۰۰ یا ۷۰۰ سال پیش گویا مردم شغنان زردشتی بوده است. همین اشتباه نویسنده را مورخین افغان نیز تکرار میکنند. احمد علی کهزاد درین باره آورده که در شمال هندوکش در امتداد سرزمین اکسوس و علاقه های گرد و نواح پامیرشاخه های آریایی نژاد زندگانی میکنند که عادات قدیمی عصر ویدی مخصوصاً یادگارهای زندگانی و آئین و رسومات عصر اوستایی در میان آنان دیده میشود. یعنی ازین شاخه های یکی غلچه نام دارد. (۱)

این مورخ نیز به کتاب کپیتان وود استناد ورزیده و شرحی راجع به دردادن آتش در موقع اجرای مراسم عروسی میدهد که در میان اهالی بدخشان و واخان از بین نرفته است. او نیز از کتاب پامیر استناد می‌ورزد و میگوید که قرار یکی از روایات اهالی شغنان ۵۰۰ الی ۷۰۰ سال پیش هنوز پیرو آئین اوستایی را میکردند و تا حال در دره اکسوس بقایای آبدات آتش پرستگان دیده میشود. (۲)

آن چه در نوشته کهزاد انعکاس داده شده، جز یک خوشبینی نسبت

۲۰۱ - احمد علی کهزاد، کوههای آریانا در اوستا، مجله آریانا، کابل، ۱۳۲۲ ه. شماره ۷.

به عروس اجداد و نیاکان چیز دیگری نیست. در هیچ نقطه بدخشان در مراسم عروسی آتش عروسی افروخته نمیشود. استناد به این که گویا ۵۰۰ سال پیش در شغنان مردم پیرو آئین اوستا بوده اند، کاملاً خلاف واقعیت تاریخی است و این اشتباه بنابر نوشته مورخین اروپایی از طرف مورخین افغانی در مورد سرزمین خودشان صورت میگیرد. زیرا ۵۰۰ سال پیشتر قرن XV میلادی یا قرن نهم هجری می‌باشد که در این دوره یعنی قرن نهم هجری دین اسلام در شغنان مسلط بوده است. دین اسلام در قرن سوم هجری به سرزمین شغنان رسیده بود که در قرن پنجم هجری حکیم و شاعر معروف، حجت خراسان ناصر خسرو در این سرزمین مذهب اسماعیلیه را تحکیم نموده است. برخی از رسم و رواجهای که در میان مردم محفوظ مانده، خود گویای دوره آتش پرستی است. اما این تنها برخی عناصر از آن دوره است نه پیرو بودن آئین به طور مطلق.

از طریق اعتقادات مذهبی تلاش صورت گرفته تا ذهنیت علیه این مردم بیشتر تحریک شود. ب. غفورف مینویسد که، بعضی محققان امروزه خیانیان را با خیال آنه نام طایفه ای که در اوستا ذکر شده ربط میدهند. در این ادعا و گفتار مارکوارت را دلیل آورده و نوشته است: آنها دشمنان زردشتیان می‌باشند. بر طبق متن اوستا آنها "بدرگ" و "بدکیش" می‌باشند. (۱)

دشمنی این قبیله تاجائی میرسد که در کتاب اوستا آنها را بدرگ و بدکیش خطاب کنند. چون اوستا کتاب مذهبی زردشتیان است، معلوم میشود که این مردمان در برابر آئین نو خاسته زردشتی عکس العمل شدید نشان داده و کسانی که به این آئین گرویده اند، مورد ضربه قرار داده و این

ضربات آن چنان سخت و کوبنده بوده که طرف مقابل عقده خویش را در اظهارات مذهبی در کتاب بر آورده ساخته است. این نکته دو مطلب را نشان میدهد. نخست این که مردم به عقاید قبلی خویش که آئین آتش پرستی عنعنوی بود، بسیار زیاد پابند بودند و تعصب زیاد در حفاظت آن داشتند تا آن جا که سرانجام تعصب زیاد آنها سبب گردیده که رقبای آنها ایشان را در کتاب مذهبی خویش به نامهای یاد شده مخاطب سازند. دوم این که اینها در تصرف مناطق و کشور کشایی زمانی که سر زمین های مربوط به آئین زردشتی را تصرف میکردند و میان آنها و مدافعین جنگ صورت گرفته و درین جنگ ضربات وحشتباری را به جانب مقابل شان وارد نمود. این امر نیز سبب آن شده، تا نام آنها در کتاب اوستا به بدرگ و بدکیش راه پیدا کند. مارکوارت اظهار میدارد که این طایفه به ایرانیان چنان سخت اثر نموده است که حتی نام آنها به اوستا راه یافته، از آن جا نام دشمنان حامی زردشت یعنی کاوه و یشتاسب را تمام زدوده، دور افکنده است. (۱)

برخی از مراسم و رواجهایی که در رابطه به آتشپرستی در شغنان در عصر حاضر به جا آورده میشود، سابقه طولانی تاریخی دارد. و در یادداشت های برخی مورخین قدیمی نیز انعکاس داده شده اند. اساسیترین رسمی که همه کس معتقد به آتش پرستی بودن آن است، مراسم "الوپرک" میباشد. که این مراسم خود گویای روشن مذهبی آتش پرستی است و در شغنان به حیث يك عنعنه قدیم نیاکان برگذار میگردد. در هفته اول سال نو هنگام غروب آفتاب در صحن حویلی ها آتشی را می افروزند و همه اهل خانواده ها دور آن تجمع نموده و زمانی شعله های آتش بلند شد، هر عضو

خانواده از بالای آتش خیز میزند و با صدای بلند کلمات "بلاها رفع" را ادا مینمایند و سپس پاره هایی از چنده های لباس خویش را میان آتش می اندازند. به باور این که آتش "بلا" آنها را میسوزاند. این مراسم که تاکنون مروج است، با اعتقاد آریایی های نخستین موافق بوده و تفاوتی که دارد درین میباشد که اکنون اگر آتش افروخته میشود و در آن روز معین شده صرفاً به خاطر به جا آوردن رسوم نیاکان و حرمت داشتن به رسوم آنها صورت میگیرد، نه به عنوان به جا آوردن مراسم مذهبی. در حالی که در گذشته های دور در عصر آتش پرستی برپاداشتن آتش و به جا آوردن این عنعنه به خاطر انجام وظیفه مذهبی بوده است. به هر صورت مراسم الوپرک از رسوم مذهبی آتشپرستی بوده که تاکنون در میان دره های پامیر و مناطق شغنان محفوظ مانده است.

یکی دیگر از مراسم آتشپرستی که تاکنون درین مناطق مروج است. روشن نمودن چراغ مخصوص در شبهای عید میباشد. در شبهای عید چراغی در هدیره ها در داخل خانه ها، در میان آغیل و گنجورها روشن میگردد که این مراسم نیز نمودی از دوره آتش پرستی میباشد. چراغهایی که به این مقصد روشن میشود، چراغهای مخصوص هستند که باید از چوب ارچه خشک تهیه شوند. چوب را به پخته پاک یا پارچه نخی سفید استفاده نا شده پیچانیده، با روغن زرد حیوانی چرب می نمایند، تا قدرت بیشتر داشته باشد که همزمان با شعله ور شدن آن بوی خوش و معطر و مطبوعی از آن متصاعد میشود. برخی این کار را بدان تعبیر مینمایند که در شبهای عید ارواح گذشته گان برای دعا گرفتن آنجا ها می آیند. لازم است تا بوی مطبوع فضا را انباشته کند که ارواح گذشته گان در رنجش قرار نگیرند. گرچه این

عقیده در اساس مذهبی با اعتقادات مردم مغایرت دارد. اما در باورهای برخیها هنوز وجود دارد و شك نخواهد بود که این مراسم در عصر حاضره نیز به جا آورده میشود. با این تفاوت که در عصر حاضره بازسازی گشته است. زیرا همزمان با شعله ور شدن چراغ در هدیره ها و خانه ها توسط شخصی تلاوت آیاتی از قرانکریم صورت میگیرد و به ارواح گذشته گان درود و دعا فرستاده میشود.

مراسم روشن کردن چراغ مخصوص در شبهای عید در هدیره ها و خانه ها نیز از قدیمترین مراسم آریایی ها است که مورخین نیز ازین مراسم شهادت میدهند.

هرودت که او را پدر تاریخ میگویند، ازین مراسم آریایی ها یاد آور میشود و تاکید میکند که آریائیها برای آتش فدیة می آورند. گزنفون نیز این سخن او را تکرار میکند. اما سترابن ازین فدیة نام میبرد. پور داود سخن سترابن را در "ادبیات مزدیسنا" آورده و مینویسد: سترابن چوب خشک و روغنی که به روی آن میپاشند فدیة یی از برای آتش میگوید. (۱)

یکی از مراسمی که در رابطه به آتش در میان آریایی ها مطرح بوده، افروختن آتش در مراسم عروسی است که این رسم در آن زمان از وظایف مذهبی آشپزستی بوده است. مراسم آتش افروختن در عروسیها به عصر ویدی میرسد و این مراسم در میان آریائیهای هند تاکنون برپا میشود.

ازین مراسم برخی نمود ها در شغنان رایج است که در انجام عروسی که مراسم نکاح برگزار میشود، پیش از نکاح آتشی در بالای دیگدان خانه گذاشته و آن گاه بر بالای این آتش بته کوهی خشکیده ای را با روغن زرد

۱ - ادبیات مزدیسنا، یشتها، جلد ۱، صفحه ۵۰۸.

مالیده شده میریزند که این بته مالیده شده با روغن را "سته رخم" می نامند. از سته رخم به بالای آتش دود بالا میشود که ازین دود خوشبوئی مطبوعی بلند گردیده و نکاح عروسی بسته میشود. رواج دیگری نیز در عروسی در ارتباط به آتش وجود دارد. آن زمانی که مراسم عقد نکاح به پایان رسیده و عروس را از خانه پدر میبرند. نخست عروس به دیگدان خانه مراجعه و آن را با دو دست بوسیده، از خانه پدر می برآید. همین طور داماد نیز از عقب عروس به دیگدان خانه احترام را به جا آورده، با دو دست آن را بوسیده و از عقب عروس از خانه خارج میگردد. این کار در هنگام سفر نیز اجرا میگردد. کسی که عازم سفر باشد در نخست بر بالای دیگدان سته رخم افروخته شد، دعای سفر خوانده میشود و سپس سفر کننده به دیگدان خانه احترام به جا آورده و از خانه می برآید.

یکی از مراسم دیگر که در رابطه به اعتقادات مذهبی این مردمان باید در نظر گرفت، رسم "چراغ روشن" میباشد. این رسم از رسوم گذشته گان است. به اساس این رسم برای هر متوفی پس از سه چار روز چراغ روشن میشود. روشن کردن چراغ برای تذکیر روح متوفی صورت میگیرد. برخیها معتقدند که این عنعنه از آن رسومات قدیمی آریایی است که تاکنون درین محیط باقیمانده است. برخی دیگر آن را ره آورد اسلام می شمارند. محتوای رسم چراغ روشن متکی به آیات قرانکریم است و در آن برای متوفی از بارگاه خداوند طلب آمرزش صورت میگیرد. درین رسوم آن چه بیشتر مستدل است ارتباط این رسوم به آریائیهای خیلی قدیم میباشد. زیرا نه تنها روشن نمودن چراغ برای متوفی در شب، در مراسم طلب آمرزش، بلکه در شبهای عید قربان نیز که چراغهایی در هدیره ها در خانه ها و در آغیل و گنجورها روشن

میشوند. خود دلیل بر تاریخی بودن رسوم روشن نمودن چراغ میباشد.
پیش از آن که دین اسلام به سرزمین شغنان برسد. در ماورای این سرزمین نفوذ کرده بود. در غرب و شمال در وهله نخست دین اسلام مستقر شد. در غرب این منطقه تخارستان و ماورالنهر قرار داشت و پای دین اسلام زمانی به تخارستان و ماورالنهر کشیده میشود که سلطنت یغتلای ها در تخارستان سقوط نموده بود. در سال ۷۲۷ م کندر بدون مقاومت به قوای قتیبه تسلیم شده و به دین اسلام مشرف میشود. و این لشکر کشی عربها تا بدخشان ادامه مییابد. که در طی قرنهای ۱ و ۱۱ هجری دین اسلام الی شهر جرم بدخشان میرسد و یک سده تمام شهر جرم بدخشان شهر سرحدی اسلامی واقع در راه تجارتی که از میان واکهان به تبت میگذشت شمرده میشود. (۱)

و از طرف دیگر هم پای اسلام تا ختلان رسیده بود. و خش و ختلان مرز سرزمین های اسلامی با سرزمین های غیر اسلامی قرار گرفتند. جغرافیای سرزمینهای اسلامی حین حد بندی ماورالنهر از سرزمین شغنان یاد مینمایند که به ادعای ابن حوقل در اواخر قرن ده (۹۷۷ م) گویا دین اسلام به سرزمین نرسیده باشد. او در کتاب خویش نوشته است: در مرز و خش و ختل دو ناحیه واکهان و شکنیه واقع اند که کافرستان میباشد. (۲)
ولی این تاریخ، تاریخ دقیق برای ادعای بالا شده نمیتواند. زیرا اسناد دیگری نمایانگر آن است که پیش از تالیف "صورة الارض" ابن حوقل کتاب "البلدان" تالیف احمد بن ابو یعقوب "ابن واضح یعقوبی" که قدیمترین

۱ - عبدالغفور خان. دایرة المعارف اسلامی. مجلة کابل. ۱۳۱۶ هـ. شماره ۱.

۲ - صورة الارض. صفحه ۲۰۴.

کتاب جغرافیایی عرب است و در سال ۲۷۸ الی ۲۷۹ هـ تالیف شده به این سرزمین اشاره میشود که در دوره خلافت هارون الرشید فضل بن یحیی بن خالد بن برمک والی خراسان تعیین میشود. او به بلخ می آید و سپس چندین ناحیه از تخارستان و کابل شاه و شکنان را فتح میکند. (۱)

این نوشته یعقوبی واضح میسازد که در زمان حاکمیت فضل بن یحیی در بلخ دین اسلام به شغنان میرسد و این زمان مصادف با نیمه دوم قرن سوم هجری میباشد. و همین نوشته یعقوبی را کتاب جغرافیایی دیگری از ابن خردادبه نیز تایید میدارد. که این کتاب نیز در قرن سوم هجری تالیف شده است.

اما در مورد این که مذهب اسماعیلیه چه وقت و توسط کی و چطور به شغنان رسوخ نموده سوالی است که تاکنون جواب دقیق نیافته است. به هرصورت این قدر معلوم میشود که ترویج مذهب اسماعیلیه در شغنان خیلی محتاطانه انجام پذیرفته و این کار بدون جنگ و خونریزی بوده است. زیرا اگر به زور شمشیر این مذهب به آن جا راه مییافت. درین صورت غلبه با شمشیر باعث میگردید تا از اعتقادات پیشین هیچ اثری برجای نمی ماند. حال آن که مسئله طور دیگر است. نه تنها رسوم مذهبی قبلی کاملاً محو نشده، بلکه عناصری از آن تاکنون باقی مانده است و این رسوم و رواجهای مذهبی به آئین جدید مذهب اسماعیلیه باز سازی شده است. در نوشته ها و منابع کتابی حکیم ناصر خسرو اولین مروج مذهب اسماعیلیه در شغنان قلمداد شده است. مگر در میان مردم شغنان قصه ها و حکایه ها از شخصیت های دیگر مذهبی وجود دارد که این شخصیت ها درین منطقه شهرت زیادی دارند.

۱ - البلدان. صفحه ۸۱.

شاه صفدر که تا حال آرامگاه آن در شغنان زیارت خاص و عام میباشد. یکی از این شخصیت‌هاست که قصه‌های این شخصیت میرساند که او پیش از حکیم ناصر خسرو به این سرزمین آمده است. مفهوم حکایه‌ها ناشی از آن است که او گویا با کافران در شغنان روبه‌رو بوده و در مقابله قرار داشته است. از مردم قریه ویر شغنان قصه‌ها شنیده میشود که این شخصیت با کافران چوگان بازی داشته و درین کار بر آنها غلبه نموده و مردشمشیر نیز بوده است. ولی دلیل قطعی به این ادعا وجود ندارد. احتمال دارد که او از جمله نخستین داعیان اسماعیلیه بوده که در قرنهای سه و چهار هجری برای ترویج این مذهب به این سرزمین آمده است. زیرا در قرن سه و چهار هجری داعیان اسماعیلی از دربار امامت به همچوکارها توظیف میگردیدند و به نقاط مختلف میرفتند. احتمال دارد این شخصیتها پیش از حکیم ناصر خسرو بوده که زمینه تبلیغ را برای وی مساعد ساختند. و زمانی حکیم به این سرزمین میرسد بدون کوچکترین موانع به کار تبلیغی میپردازد. و از آن تاریخ تاکنون که بیش از هزار سال را در بر میگیرد. هنوز از کار و عمل حکیم ناصر خسرو قصه‌هایی وجود دارد. حکیم در رسوم و آئین گذشته مردمان این سرزمین تجدید مینماید و آن را با اصول دین اسلام برابر میسازد. نمونه ای از این کار حکیم کاملاً مشهود است، که رسوم گذشته محیط را بازسازی نموده، چنان که دستور شصت و چارم مزیسن را که حکم میکند: "چون کسی از جهان بیرون شود. سه روز برای آویزش سروش کنند و آتش برافروزند و اوستا خوانند. چراکه روح او سه روز درین جاست." (۱) چنین بازی نموده است. کسی که جهان را وداع گوید. هر شب در آن خانه خوشبوئی میکنند و دعا میخوانند. در آن خانه برای سه شب مداح خوانی (قصیده سرایی با

رباب) میشود و در حق متوفی دعا میکنند. چنین تلقینی وجود دارد که این رسوم به دعوت "پیرشاه ناصر" مسمی است. و به همین صورت تعداد زیادی از رسومهای مردم بازسازی شده است. این که حکیم ناصر خسرو به این سرزمین سفر نموده یاخیر؟ در آثارش که در دسترس هستند، اسنادی وجود ندارد. مگر قصه‌های مردم از آن شاهدهی میدهند که حکیم به این سرزمین سفر نموده است. مناطق و دیهه‌هایی را نامگذاری و به صفتی موصوف نموده و این ادعای مردم را بیتی در یکی از قصایدش نیز تأیید میدارد که گفته است:

وربه مال اندر بودی هنر و فضل و خطر

کوه شغنان ملکی بودی بینا و بصیر

آن چه تاکنون نگاشته شد، اعتقادات مردم را نشان میدهد که طی دوران زندگی مردم به آن معتقد بودند مگر اکنون مردم معتقد به دین اسلام هستند و بر اساس و بنیاد دین اسلام مراسم زندگی خویش را تنظیم مینمایند. برای روشن شدن جهات تاریخی برخی رسوم و رواجها در چند عنوان بررسی میگردند:

- وقتی که زمستان آخر میشود. آمد آمد نوروز را جشن میگیرند.

این جشن یکی از باشکوه‌ترین جشن‌های آریایی‌هاست که تاکنون در بسیاری مناطق کشورها نیز برگزار میشود. نزد اقوام دیگر آریایی نوروز جشن بوده ولی مردم شغنان آن را عید میگویند. این عید به تناسب جشن سایر مناطق از ویژه گیهای زیادی برخوردار میباشد. مراسمی که بر پا میشود، خود گویای این امر است. طوری که مفهوم آن را در صفحات پیشتر توضیح نمودیم، این رسم از آن گذشته‌های دور، از دوره جمشید به جا مانده

است که داستانهای گذشته از اوایل زندگی آریاییها این جشن را نقل میکنند. این رسوم و عنعنات را تاریخ در خاطر دارد و از مکلفیت دینی آن نیز گواهی میدهد. ابراهیم پورداود در سخنرانی که در انجمن فرهنگ ایران باستان ایراد فرموده اند، جشن نوروز را در میان آریاییها جشن دینی گفته است و علاوه کرده است که آن را هنگامی برگزار نموده اند که آئین دینی به جامی آوردند و به ستایش میپرداختند. او واژه جشن را که در اوستا "یسنا" آمده به معنی ستایش و پرستش میداند و میگوید در پیشانی جشن نوروز که اکنون در ایران آن را "چارشنبه سوری" میخوانند، شب هنگام به پیشواز فروردین آتش می افروزند و شادی میکنند. (۱)

چنین است مراسم عید نوروز که در گذشته ها انجام مییافته و تا کنون به طور با شکوه در میان اقوام شغنائی برگزار میشود.

— یکی از مراسم قدیمی دیگر که جنبه مذهبی دارد، مداح خوانی میباشد. این مراسم طوری است که در مراسم عزاداری قصاید مدحیه با ساز و آواز سروده میشود. افراد سرود خوان قصایدی که در وصف حضرت پیغمبر و یا در صفت حضرت علی و اهل بیت او باشد، در سه شب در خانه عزادار برای اهل خانواده و کسانی که در مراسم عزاداری اشتراک می ورزند، میخوانند. اگر چه این قصاید به طور کل بر بنیاد اساسی اسلامی استوار اند، مگر اجرای آن در شبهای عزاداری با ساز نشان میدهد که این رسوم ریشه خیلی قدیمی دارد و یادگاری از دوره های قدیم زندگی آریایی ها میباشد که در آن زمان سروده های ویدی را اجرا مینمودند. سرود های ویدی که از نظر قدامت تاریخی به دوره پیشتر ارتباط می گیرد. بدون شك راز و نیاز اقوام

آریایی است که با ادای آن مراسم مذهبی بر پا میشد.

آن چه از نوشته بالا نتیجه حاصل میشود، بالا بودن سطح فرهنگی آریایی ها در عصر ویدی است که مراسم مذهبی خویش را با سرود اجرا میکردند. چنین مراسمی تا حال میان مردمان مذهبی شغنان مروج است. به نظر بعضی این رسم از آن عنعنه های بلند اقوام آریایی میباشد که برای بازماندگان آنها به میراث مانده است. ساز و سرود در مراسم عزاداری خود روحیه بلند را ایجاب میکند که غم و اندوه عزادار را این ساز و سرود میزداید و کاهش میدهد. در میان این مردم رایج است که طی سه روز در خانه عزادار چیزی پخته نمیشود و صاحب عزا صرفاً مصروف غم و اندوه خود است و مصروف کسانی که برای تسلیت او می آیند، میشود. این وظیفه همسایه گان میباشد که درین سه روز در سه وقت به خانه عزادار کسانی را که می آیند، پذیرایی کنند و خود همسایگان نیز در سه روز درین خانه غذائی را با عزادار صرف میکنند. این رسوم ارزش اجتماعی دارد و به ارتباط رسوم مذهبی همانا تلاوت آیات قرآن کریم میباشد.

طی سه شب گروهی از مداح خوانان (قصیده سرایان) با سازهای رباب و دف به خانه عزا دار می آیند و تا نیمه های شب و گاهی تمام شب مداح خوانی میکنند. مداح خوانان آدمان لایق و وارد در سازها هستند. این کار از توان هر کسی پوره نیست. مدحی که خوانده میشود، عمدتاً از قصاید حکیم ناصر خسرو، غزلیات و سرود های پر شور مولای روم، غزلیات و قصاید شیخ عطار ولی و دیگر بزرگان سخن و ادب فارسی است که هر يك این بزرگان در مذهب اسماعیلی مقام مذهبی بلندی دارند.

در این مراسم چند نکته قابل دقت است که از روزگاران قدیمی

حکایه میکنند. ساز و سرود در مراسم مذهبی نکته ای است که انسان را به یاد سرودهای ویدی و ریگوید می اندازد. و کسانی که این سرودها را اجرا میکنند، آدم های دانا و آگاه باشند و با قصاید و غزلیات و اشعار پیشتازان شعر فارسی بلدیت داشته باشند. در اجرای سرودهای ویدی نیز "ریشی های" که این سرودها را میخوانند اشخاص دانا گفته شده اند. و به این ترتیب اجرای این مراسم رواجهای کهن آریایی را به یاد می آورد که از سده های پیشین از نیاکان آریایی به میراث مانده است و تفاوتی که دارند در متن و محتوای سرودها است. بنابه نوشته کهازاد محتوای سرودهای ویدی را توصیف عناصر زیبای طبیعت تشکیل میدهد. ولی در مداح ثنا و صفت خداوند، ستایش و وصف پیغمبر و دیگر بزرگان دین اسلام مطرح است. و این سرودها روح و روان انسانی را به انسان تلقین میکنند.

- یکی از مراسم مذهبی که در سرزمین شغنان جنبه اعتقادی قوی دارد رسم روشن کردن چراغ برای شخص متوفی میباشد که در صفحات پیشتر به آن اشاره شد. مراسم آن خیلی ها با شکوه برگزار میگردد. طوری که در جریان روز خیرات به نام شخص مذکور صورت میگیرد و شب هنگام مداح خوانها سرودهای مدحیه را میخوانند و آن گاه رهبر مذهبی چراغ را روشن نموده و آیاتی از کلام الله را تلاوت نموده، همه حاضرین با صدای بلند صلوات میخوانند.

این رسم بر اساس "چراغنامه" برگزار میشود. درین سرزمین ادعا طوری است که چراغنامه را حکیم ناصر خسرو تدوین کرده و این رسوم را برای پیروان طریقه خویش به میراث گذاشته است. این مراسم به نام "دعوت پیرشاه ناصر" مسمی است. حکیم ناصر خسرو بنابر محبوبیت که نزد عامه

مردم دارد به "پیرشاه ناصر" ملقب شده است. متن "چراغنامه" از منظومه هایی در وصف چراغ ترتیب یافته، نکاتی هم با آیه های از قرآنکریم استدلال گردیده است. متن چراغنامه در رساله موسوم به "دعوت ناصری" از طرف انجمن اسماعیلیه گلگت انتشار یافته است. این متن بر اساس چراغنامه ای که یکی از داعیان اسماعیلی به نام مشنری سبز علی از طرف دربار امامت سلطان محمد شاه چهل و هشتمین امام اسماعیلیان مامور دعوت بود، در سال ۱۳۰۲ هـ (۱۹۲۳ م) از بدخشان آورده شده، انتشار یافته است.

رهبران مذهبی اسماعیلیه بدخشان میگویند که متن چراغنامه توسط حکیم ناصر خسرو تدوین شده و این رسمی بوده از دوران صدر اسلام، که پیرشاه ناصر در زمان امامت المستنصر بالله آن را به خراسان آورده و سپس آن را به خواجه همدین سپرده و از خواجه همدین به پیران و چراغداران کوهستان رسانید.

در رساله نشر کرده انجمن اسماعیلیه گلگت در این مورد آمده است: اگر پرسند که اول که هست کرده است؟ (مقصد از چراغ) جواب بگو که حضرت مصطفی صل الله علیه وسلم چراغ را هست و روشن کرده است. (۱)
- مراسم دیگری نیز به ارتباط چراغنامه در سرزمین شغنان به نام "زنده دعوت" اجرا میگردد. زنده دعوت راهر کسی به جا آورده نمیتواند. صرفاً افراد و اشخاص متول که سطح زندگیش بلندتر باشد، داوطلبانه برای توبه گاری از کارهای دنیوی "زنده دعوت" میدهد و آن طوری است که مراسم چراغ روشن که برای اشخاص متوفی صورت میگیرد. برای شخصی که زنده دعوت میدهد، نیز اجرا میشود. به این صورت دیده میشود عناصری

۱ - ناصر خسرو، دعوت ناصری، گلگت (پاکستان)، ۱۹۵۸ م. صفحه ۱۲.

از اعتقادات آریایی های قدیم در شغنان تاکنون ریشه عمیق دارد.

☆ ☆ ☆

☆ ☆

☆

خلاصه

از تحلیل و تحقیق جهات مختلف حیات مردمان شغنان و سرزمین آن میتوان این نتیجه را ابلاغ داشت:

I - شغنان نام سرزمینی است که این سرزمین در قدیمترین سند تاریخی آریایی، کتاب آوستا آمده است. این نام در کتاب متذکره به شکل خیاآنه آمده است. در زبان پهلوی این نام به شکل خیانیان در آمده که همان خیاآنه اوستایی میباشد. این نام عبارت از نام شغنان در زبان خود شان است که شغنانیها خود را "Xuñane" خوانند میگویند. درین کلمه صدای "ر" وجود دارد که این صدا در سایر زبانها از مکالمه خارج گردیده است. بنابر نبودن این صدا "Xuñane" به شکل خیاآنه و حرانته بین Xuñaniyn در زبان پهلوی به خیانیان آمده است. این نام در آثار جهانگردان و زوار چینایی در عصرهای VI و VII، "شکنی" جغرافیایان و یسان عرب "شقنان" و در آثار زبان فارسی "شگنان" و "شکنان" ذکر است. نخستین بار در دیوان قصاید حکیم ناصر خسرو شاعر عصر پنجم هجری نام این سرزمین را به صورت شغنان مییابیم. که امروز نیز نزد مردمان دیگر این نام معمول است. شغنان در زبان فارسی معنی را افاده نمیدارد. و نیز کلمه های "شکنی"، "شقنان"، "شگنان" مفهومی را نمی رساند. شغنان که تغییر شکل یافته Xuñan زبان شغنانی میباشد، معنی دقیق در این زبان دارد. طوری که این نام از دو کلمه "Xuñ" و "nan" ترکیب یافته است "Xuñ" با "Xañ" به معنی شیرین یا عزیز و "nan" یا نهن به معنی "مادر".

میباشد. معنی خرنان Xuñnan درین صورت "مادر شیرین" یا "مادر عزیز" یا وطن عزیز می آید. وجه تسمیه این نام نیز آشکار است. طوری که آریایی های اولین زادگاه خویش را "مادر" می گفتند. شغنانی ها نیز سرزمین خود را Xuñnan خرنان نام دادند که تا به امروز این نام در زبان شغنانی باقی است. اوستا کتاب مذهبی زردشتیان از قبیله خیالآنه نام میگیرد، که بعداً این قبیله در کتابهای "یادگار زیران"، "بندھشن" و سایر آثار دوره پهلوی به نام "خیانیان" یاد گردیده است. این قبیله تورانی خوانده میشود که رقابت شدیدی با زردشتیان داشته است. این قبیله بر ضد دین زردشت قرار گرفته و اصلاحاتی که این دین در اعتقادات آریائیها آورد، آن ها نپذیرفته به اعتقادات قبلی باقیمانده، پاسداری و حراست از آن را وجیبه خود قرار دادند. تلاش زردشتیان برای پخش دین زردشتی از یک طرف و از طرف دیگر دفاع و حمایت خیالآنه از اعتقادات نیاکان سبب جنگهای شدید میان قبایل آریایی گردیده است که این جنگها و برخوردها بعداً اساطیر بزرگ حماسی آریایی را به وجود آورده اند. رقابت های زیاد این قبیله ها باعث آن شد که نام خیالآنه به اوستا راه یابد. ازین قبیله در اوستا بدگویی زیاد شده است.

محققین و مورخین موجودیت این قبیله را تا عصر VI میلادی پی گرفته اند. و پس از آن رد پای این قبیله از نظر آنها گم شده است. تعدادی از محققین بر این نظر اند که گویا این قبیله در اول نیز موجود نبوده و نام آن به صورت خیالی در اوستا آمده است. مگر برخی دیگر باین عقیده اند که این قبیله از قبایل اولی آریایی بوده و پاسدار اعتقادات و رسوم و رواجهای نیاکان بود که در نگهداری آن جانبازی زیادی نموده و ضربات سنگینی به

زردشتیان وارد آورده که ازین رو در اوستا با صفت زشت نام گرفته شده است. اما این که پس از عصر VI ام آنها به کجا رفتند مورخین و محققین برای آن جواب ندارند. از قرائن و شواهد تاریخی ظاهر میشود که این قبیله از قبایل اولین آریایی بوده و پس از عصر VI ام نیز موجود بوده و تاکنون هم این قبیله در قید حیات میباشد. دلایل کتابی و نشانه های شغاهی این ادعا را میپذیرند که این قبیله شغنانیها هستند. به این دلیل ها:

در اوستا نام آن خیالآنه است که این قرابت به خرنانه Xuñnane زبان شغنان دارد. و هم در متون پهلوی خیانیان یاد شده که این نام "خرنانه" بین Xuñnaniyn زبان شغنانی است.

یکی از دلایل دیگر قرابت زبان اوستایی با زبان شغنانی است که تاکنون تعدادی از صداهای زبان اوستایی در زبان شغنانی باقیمانده است. و نیز تعداد زیاد کلمات اوستایی درین زبان محفوظند که دلیلی است بر این ادعا.

در "یادگار زیران" نامهای دو دختر پادشاه خیانیان زرستان و بهستان آمده و نیز مورخین عصر های اولیه میلادی نام پادشاه خیانیان را گرومباتس نوشته اند. که تا حال نیز این نامها در میان شغنانیها معمول و مروج میباشد.

یکی از موارد دیگر که مسئله بالا را تأیید میکند معنی نام گرومباتس پادشاه خیانیان در زبان شغنانی است. اگر چه دانشمندان معنی گرومباتس را "پشتیبان بهرام" گفته اند. مگر جزء دوم این نام "باتس" در این زبان به معنی "بچه یا پسر" میشود که از آن زمانه دور در میان این اقوام یادگار مانده است. چنانچه در ترکیب نامهای گل باتس، شیر باتس و مثل این ها.

یکی از دلایل دیگر نپذیرفتن دین زردشتی توسط این قبیله میباشد. اوستا و دیگر آثار تاریخی شاهدند که این دین را خیاآنه نپذیرفت. در میان شغنانها نیز از تعلیمات مزدیسنا یا زردشتیت چیزی به نظر نمیرسد.

نکته دیگری که یکی بودن این دو (خیاآنه و شغنانها) را تأیید میکند شباهت چهره است که در اوراق تاریخی تصویر گردیده است. چهره پسر گرومباتس را که امیانوس مارسلینوس تصویر نموده کاملاً با چهره مردم شغنان که در کتاب اورل ستین تصویر شده، يك چیز میباشد.

مسئله زبان نیز سخن بالا را تصدیق میدارد. دانشمندان زبان خیانیان را از شاخه زبانهای ایرانی دانسته اند. هم چنین زبان شغنانی از جمله زبانهای شرقی ایرانی است که به این صورت معلوم میشود زبان شغنانی همان زبانی است که خیانیان به آن تکلم میکردند.

اسکان و سکونت خیانیان نیز این ادعا را روشن میکند. بنابر تحقیقات دانشمندان خیانیان در مناطق اکسوس و ایگزارت میزیستند. دوام زندگی شغنانها در طول زمان درین منطقه بوده است.

II - اوستا و کتابهای پهلوی خیانیان را در جمله تورانیها حساب

کرده اند. در شاهنامه نیز شغنانی ها در سپاه توران زمین قرار دارند.

نشانه هایی که از خیانیان در متون پهلوی دیده میشود به نشانه هایی که از شغنانها در شاهنامه آمده یکی است. این نشانه ها در بندهشن برای خیانیان "خیانی سرخ" و "خیانی سفید" و در مآخذ هندی "سرخ خیانیان" و "سفید خیانیان" گفته شده است که محققین از سرخ بودن کلاه، زره، جوشن و بیرق آنها این نام را برای آنها میگویند. در شاهنامه این نشانه ها این طور آورده شده است:

کشانی و شکنی و مهری سپاه
دگرگونه جوشن دگرگونه کلاه
زبان دگرگون به هر گوشه ای
درفشی نو آئین و نو توشه ای
یکی بودن نشانه ها میروساند که خیانیان پهلوی شغنانها هستند.

نام خیانیان در عصرهای نخستین میلادی همراه با دیگر قبایل آریایی در آثار تاریخی آمده است که بیشتر این قبیله با کوشانیان و یفتلی ها یکجا تذکر یافته است. تعدادی از مورخین کشانیها و خیانیان را یکی دانسته و برخی از اسناد تاریخی با این مغالطه دچار بوده اند. خیانیان در برخی اسناد همزمان بودن آنها باعث گردیده که تعدادی آنها را یکی بپذیرند. در حالی که شواهد گواهی میدهند این دو قبیله از هم جدا میباشند. و در سرزمین های جدا گانه همزمان حاکمیت داشته اند. چه در آثار گذشته و چه در شاهنامه پادشاهان آنها آدمهای مختلف هستند.

تعداد دیگری خیانیان را با یفتلی ها یکی میگویند. منابع سانسکریت هند و هم مآخذ پهلوی و اوستایی بر این نقطه اضافه تر تأکید دارند. دلیلی که می آورند این است که یفتلی ها در خط روی سکه های شان "خی آن" خوانده شده اند. هم چنین موقعیت جغرافیایی هر دو که در بدخشان زیست داشته اند، گواهی بر این دلیل می آورند.

III - آریاناوئجه که در اوستا یاد شده سرزمینی گفته میشود که

آریایی ها برای بار اول زندگی خود را از آن جا آغاز نمودند. در باره موقعیت امروزی این سرزمین دانشمندان نظریات متفاوتی دارند. تعدادی سرزمین خوارزم را، تعداد دیگری فرغانه را و تعدادی هم پامیر و سرزمینهای اطراف آن را آریاناوئجه میگویند. علایم و نشانه هایی که ازین سرزمین در اوستا و دیگر آثار قدیمی آمده، نشان دهنده آن است که آریاناوئجه در

موقعیت پامیر قرار داشته است.

یکی ازین نشانه ها را در نام آریانائوچه میبایم. طوری که این کلمه مرکب از "آریا"، "نا" و "وچه" است که آریا به معنی آزاده، "نا" علامت نسبت گرفته شده و وچه به معنی مسکن یا جای آمده است. دو جزء این کلمه "نا" و "وچه" تا حال هم در شغنان به زبان خود شان شامل مکالمه اند. وچه با تغییر اندک به "یچه" در ین زبان شنیده میشود. نمونه هایی ازین کلمه را در نامهای قشلاقیهای Wiyd, Darev, Parxnev و امثال آن ها میبینیم که باشند آنها را Wiydej, Darevej, Parxnev میگویند. در نام این ها جزء دوم کلمه "وچه" شکل "یج" را به خود گرفته است. اما در معنی کلمه تفاوتی وجود دارد. "یج" درین زبان "باشنده یا مسکون" می آید. هم چنین بزه دیگر این کلمه "نا" نیز تاکنون درین زبان مورد استعمال دارد. و معنی آن هم نسبت مکان را میرساند. موجودیت و استعمال دو جزء کلمه و محفوظ بودن آن نشان میدهد که این سرزمین از دوران قدیم محل نشو و نما ی باستانی ترین زبان آریایی میباشد. علایمی که محققین از آریانائوچه دریافته اند، این طور نشان میدهند. وطن اصلی آریائیها بائیس در مناطق سرد باشد، آنها از بحر دور زندگی داشته اند. وطن آریایی های اولی کوهستانی بوده با کوهها سروکار داشته اند. در وطن آریایی های ابتدایی دریا و جویبار های زیاد بوده که در محلات قابل عبور از دریا پل های باریکی ساخته شده و نیز گذر هایی که به وسیله سنگها در دریا ها و جویبار ها وجود داشته است، نشان داده شده است، علاوه از علایمی که در بالا ذکر شد، نشانه ها و اشاراتی در اوستا و کتابهای دیگر از کوهها و دریا های آریانائوچه آمده است که در اثبات موقعیت امروزی در آن سرزمین پامیر شهادت میدهند.

در بخش پیشها در اوستا از کوههای "هرائیتی"، "تئرهایتی"، "آوپا" "پوری ستنا"، "واشن کوه" (واپن کوه) و امثال اینها نام گرفته شده است. هرائیتی از جمله کوههایی است که به اساس اشاراتی که از آن شده موقعیت دقیقتر را نشان میدهد. علما و دانشمندان در مورد این کوه نظریات مختلف دارند. گروهی برآنند که این نام به "البرز" تغییر شکل داده است. اینها البرز را در ایران میگویند. و گروه دیگری از مورخین البرز را در ولایت بلخ افغانستان مدنظر دارند. دسته سومی این کوه را در دوجای متذکره نپذیرفته و آن را در سرزمین پامیر قرار میدهد. این دسته دانشمندان برای ادعای خویش دلیل می آورند که این کوه در شرقی ترین نقطه سرزمین آریایی قرار دارد، زیرا "Meəra" یکی از رب النوعهای آریایی از بالای بلندترین قله آن خانواده های آریایی را به نظاره مینشیند. پس باید موقعیت آن در پامیر باشد که شرقی ترین نقطه سرزمین آریایی ها است؛ نه البرز در ایران و یا در افغانستان. هم چنین نام این کوه بیشتر با نام "Meəra" رب النوع از پرستش خورشید تکرار شده است که معنی و مفهوم این کلمه تا حال هم در زبان شغنانی وجود دارد. و نیز تصویری که از "Meəra" در اوستا مجسم میشود با فضای طبیعی و جغرافیایی سرزمین شغنان وفق کامل دارد. هم چنان در ترکیب نام این کوه "تئرها" آمده است که کلمه تیر در تشخیص موقعیت آن یاری میرساند. معنی این کلمه "بالا" را میدهد که به این صورت "تئرهایتی" به معنی "هرائیتی بالایی" می آید. این اشاره از اوستا نشاندهنده آن است که هرائیتی در این موقعیت بوده که تاکنون این مفهوم در زبان شغنانی باقی است. بندهشن نیز این جزء را "تیرک" نوشته است. که این کلمه به شکل "تیرکی" به معنی "بلندترین" در این زبان محفوظ میباشد که

سخن بالا را تصدیق میدارد.

یکی دیگر از کوههای یاد شده "اوپائیری سئنا" میباشد که در اوستا ذکر شده است. دانشمندان این کوه را شعبه ای از کوههای هندوکش حساب میکنند. سلسله کوههای دیگری هم در اوستا آمده است که یکی از آنها را به نام "واشن کوه" نام برده اند. محققین نام این کوه را معنی نکرده اند. در این کلمه حرف "ب" را "ش" خوانده اند که معنی آن پیدا نشده، در صورتی که معنی آن با حرف "ب" در فارسی "کوه سیرعلف" می آید. علایم و نشانه هایی که از کوهها در اوستا یافتیم به طور روشن و واضح نشان میدهد که آریاناوئجه در پامیر بوده و شغنان بخشی از آن را تشکیل میداد.

دریاهایی که از سرزمین آریاناوئجه میگذشته اند در تعیین موقعیت امروزی آن یاری اضافه تر میرسانند. یکی از دریاها در اوستا به نام "دائیتیا" یاد شده است که این رود از آریاناوئجه میگذرد. در این کتاب گفته میشود، که "هورا زدا در کرانه رود" وانگوهی "دائیتیا" در آریاناوئج اناهیتر استایش کرد. کتاب بندهشن نیز این رود را "دائیتیک" میگوید و از آن نشانه های دقیقتری به دست میدهد. در این کتاب مسیر "دائیتیک" را از آریاناوئج گفته که به کوه کوفستان شود. نشانه های یاد شده این رودخانه گویای آن است که وانگوهی "دائیتیا" عبارت از آمو دریای امروزی است. که سرچشمه آن از پامیر میباشد. اشاراتی که به ایرانویج در بندهشن شده سرزمین شغنان را نشان میدهد که مسیر رود آمو از پامیر آغاز و پس از آن از موقعیت شغنان گذشته و به کوهستانات درواز و کوفآب میرسد که کوفستان بندهشن عبارت ازین کوفآب میباشد. پس رود "دائیتیا" عبارت از آمو دریا یا رودپنج قسمت بالایی آن است.

بر علاوه اسناد کتابی که بررسی گردید، برخی علایم و نشانه های فرهنگی باستانی در شغنان نیز این مسئله را گواه اند، که شغنان سرزمین قدیمی بوده و تا حال فرهنگ باستانی در این جا وجود دارد. رسم و رواجهای قدیمی درین جا اجرا میشوند. چنانچه رسم حفاظت آتش، آداب حرمت گذاشتن به عناصر چارگانه، مراسم چراغ روشن، دعوت پیر شاه ناصر، مراسم برپا داشتن خوشبویی، رسوم باج و امثال آن که در کتابهای مورخین ثبت اند، میبینیم.

گذشته از رسوم یاد شده در میان مردم این مرز و بوم ضرب المثل هایی هم شنیده میشوند که نمایانگر باستانی بودن این سرزمین خواهند بود. این ضرب المثل ها بیانگر حقایقی از زندگی آریایی های اولی میباشد.

نامهای معمول در بین برخی از مردمان شغنان حکایه گر فرهنگ باستانی این منطقه است. چون نامهای کاوس شاه، برزو، توران شاه، شاه میر، فریدونشاه، سپن یار، مهربان شاه، زرستان، بهستان، بخت بیک و مثل اینها، که در اوستا و آثار دیگر تکرار شده است.

IV- شغنان منطقه ای است که به صورت طبیعی موقعیت

جغرافیایی این سرزمین را از حملات دیگران محافظت میدارد. همین مشخصه جغرافیایی آن را به گنجوری از فرهنگ باستانی تبدیل کرده است که فرهنگ این منطقه حکایه گر داشته های باستانی میباشد.

از نظر دانشمندان و پژوهشگران مردمان شغنان از قدیمترین آریایی ها بوده و مشخصات اتنیکی باستانی بیشتر از سایر قبایل آریایی در این مردمان باقی است. اگر چه تعدادی از متون قدیمی این قبیله را از "هونها" حساب میکنند که برخی از پژوهشگران با پیروی ازین آثار بر این نقطه پا

فشاری داشته اند. مگر تحقیقات اتنوگرافی به این نتیجه رسیده که بیشتر از همه اقوام و قبایل مختصات آریایی درین قبیله محفوظ مانده است. در آثار تاریخی این قبیله از تورانیها حساب شده که برخی از مورخین تورانیها را ترك پذیرفته اند که بنابر تعبیر توران به ترك این اشتباه صورت گرفته است. این اشتباه بر حقایق تاریخی بخش بزرگی از تاریخ آریاییها سایه افکنده است. تاریخ اقوام تورانی آریایی در ابهام قرار گرفته و افتخارات این اقوام به طور کل به نام ایرانی منسوب شد.

تحقیقات پژوهشگران، شغنانی ها را از اقوام سکائی ثابت میسازند و به صورت عمومی این قبیله را از نژاد "هوموالپینوس" یا تاجیکان کوهستانزمین می شمارند.

زبان شغنانی یکی از زبانهای قدیمی آریایی است که در سرزمین شغنان در قلب دره ها طی سده های زیادی نگهداری گردیده است. از نظر تاریخ موجودیت این زبان به هزاره های پیشین به زمان زبان مشترک هند و اروپایی میرسد که قرابت بسیار نزدیک با زبان اوستایی دارد، تعداد زیادی کلمات اوستایی درین زبان محفوظ مانده، که با عین تلفظ و معنی اوستایی میباشند. هم چنین اسمای جنس (مذکر و مؤنث) در هر دو زبان از هم تفکیک میشود. در هر دو زبان صفت پیش از موصوف ادا میگردد. هم چنان تعدادی از صدا های اوستایی به طور خاص در زبان شغنانی محفوظ بوده که این صدا ها در زبانهای دیگر از گفت و شنود خارج شده اند. این صدا ها عبارتند از $\bar{a}$, $\bar{e}$, $\bar{o}$, $\bar{x}$, $\bar{t}$, $\bar{s}$ که در کلماتی که در ترکیب خویش این صدا ها را داشته باشند، در هر دو زبان مشترک هستند. از میان صدا های بالا دو صدای $\bar{x}$ و $\bar{t}$ در کتاب اوستا (تفسیر به فارسی) نشان داده نشده که این

امر خود سوال برانگیز می باشد. زیرا اگر این صدا ها در اوستا بوده، اوستا شناسان آنها را نیافته باشند، يك مسئله است. ولی اگر این صدا ها در زبان اوستایی نبوده باشند. درین صورت زبان اوستایی به حیث مبدأ فرضی برای زبانهای شرقی ایرانی مردود میگردد. اگر چه صدای $\bar{x}$ را بنابر برخی دلایل در اوستا مییابیم که از نظر اوستا شناسان نا شناخته باقیمانده است. دلایلی که این ادعا را تصدیق میدارند، چنین ارائه شده اند: نخست این که در کتاب اوستا دو رسم الخط به شکل های "ش" و "س" دیده میشود که اوستا شناسان هر دو را "ش" گرفته اند. از موجودیت این دو رسم الخط در دوره اوستایی که دوره اولیه ایجاد خط میباشد، چنین نتیجه گرفته میشود که برای يك آواز دو رسم الخط غیر قابل قبول است. پس باید یکی ازین دو رسم الخط "ش" بوده و دیگرش باید رسم الخط صدای "س" باشد. دو دیگر این که تعداد زیاد کلمه های اوستایی با رسم الخط "س" به آواز "ش" در زبان شغنانی وجود دارند که عین تلفظ و معنی اوستایی آن میباشند. سه دیگر این که برخی از پژوهشگران به موجودیت این آواز اشاراتی داشته و این آواز را به ترکیب "خ" و "ش" آورده اند. با دلایل فوق ثابت میشود که صدای $\bar{x}$ در اوستا وجود داشته و زبان اوستایی و شغنانی قرابت نزدیک با هم دارند.

مردمان شغنان از نظر اعتقادات مذهبی مسلمان بوده، پیرو مذهب اسماعیلیه هستند. شواهد تاریخی نشان میدهد که پیش از آن که پای دین اسلام به این سرزمین برسد، دین میتراپرستی درین جا رایج بوده است. در باورها و اعتقادات مردم تاکنون عناصری ازین دین و اعتقادات پیش از آن دیده میشود. تا حال به مذهب به نظر تقدس دیده میشود. در

مراسم جشن نوروز، نخچیر به حیث سمبول فیض و برکت به دیوار خانه تصویر میگردد. هنوز این حیوان مقدسیت نزد مردم دارد. به او به دیده حرمت مینگرند. که این علایم از قدیمترین دوره اعتقادات آریایی ها بوده است. یکی از اعتقادات آریایی ها مقدس شمردن آتش است، که آنها مذهب آتش پرستی را سالهای متمادی داشته اند. ازین مذهب عناصری در باورها و رسوم و رواجهای مردم محفوظ مانده است. تعدادی از پژوهشگران موجودیت این عناصر را به زردشتیت بودن این مردم گفته اند و موجودیت دین زردشتی را درین سرزمین تاکید نموده اند. این مسئله تعداد بیشتر پژوهشگران را معتقد ساخته است. در حالی که دین زردشتی به طور کل به این منطقه نیامد. و این سرزمین پیرو پرستش خورشید تا ظهور اسلام باقی مانده بود. که از آن دوره مراسمی درین سرزمین تا حال اجرا میشود. عیدهای "خیرپچار"، "خیرچزان"، "خدیرایام" از نمودهای این دین در شغنان میباشد. از "خیرپچار" و "خیرچزان" در "خیریش" اوستا تذکر به عمل آمده، و "خدیرایام" همان است که در میان سایر قبایل آریایی به نام جشن نوروز مسمی گردیده است. با این تفاوت که شغنانیها آن را به نام "عید" برگزار میکنند و دیگران به نام جشن که در شغنان مراسم زیادی در آن اجرا میشود. تا جایی که اسناد تاریخی گواهی میدهد. درین سرزمین الی عصر سوم هجری این دین مسلط بوده است. در نیمه دوم این عصر پای دین اسلام به شغنان کشید. به احتمال زیاد در عصر IV مذهب اسماعیلیه درین جا رسوخ یافته است. زیرا در عصر ۷ زمانی که حکیم ناصر خسرو به این منطقه می آید، زمینه کار برایش مهیا بوده است و این حکیم رسوم گذشته ها را باز سازی کرد و تا حال هم برگزار میشوند. مراسم مداح خوانی در شبهای عزاداری

است که این مراسم از فرهنگ بلند آریایی ها بوده و سرودهای ویدی و اوستایی را به یاد می آورد. برخی عناصر مراسم قربانی، مراسم چراغ روشن، مراسم بر پا داشتن خوشبویی و امثال آن، که هر یک این مراسم یادی از آریایی های قدیم میباشد.

☆ ☆ ☆

☆ ☆

☆

منابع و مآخذ:

- ابوالسحاق ابراهیم اصطخری. مسالك و ممالك. تهران ۱۳۴۷ هـ.
- ابوالفداء. البلدان. تهران. ۱۳۴۹ هـ.
- ابوالقاسم فردوسی. شاهنامه. کابل. ۱۳۶۳ هـ.
- ابن واضح یعقوبی. البلدان. تهران. ۱۳۴۳ هـ.
- ابن حوقل. صورة الارض. تهران. ۱۳۴۵ هـ.
- مصطفوی. ۱. دبستان المذاهب. تهران. ۱۳۶۱ هـ.
- ناصر خسرو. دیوان قصاید و اشعار. کابل. ۱۳۶۵ هـ.
- پور داود. ۱. اوستا، یسنا (جزوی از نامه مینوی) بمبئی ۱۳۱۲ هـ.
- پور داود. ادبیات مزدیسنا، یشتها، بمبئی. ۱۳۱۰ هـ.
- قدرت اله بیک ابن خاں صاحب. دعوت ناصری. گلگت. ۱۹۵۸ م.
- جلیل دوستخواه. اوستا، نامه مینوی آگین زردشت. تهران. ۱۳۴۳ هـ.

مؤلفان ها

- عبدالحی حبیبی. افغانستان بعد از اسلام. کابل. ۱۳۴۵ هـ.
- حبیب اف، امیر بیک. از تاریخ ادبیات تاجیک در بدخشان. دوشنبه. ۱۹۷۱ م.
- احمد علی کهزاد. تاریخ افغانستان. کابل. ۱۳۵۲ هـ.
- بارتولد. ب. جغرافیای تاریخی ایران. تهران. ۱۳۰۸ هـ.
- بارتولد. ب. ترکستان نامه. تهران. ۱۳۵۲ هـ.

- براون. ۱. تاریخ ادبیات ایران. تهران. ۱۳۳۵ هـ.
- گیگر و. تمدن ایرانیان خاوری بمبئی. ۱۹۲۱ م.
- دایرة المعارف بزرگ اسلامی. تهران. ۱۳۲۹ م.
- کرسستنسن. آ. ایران در زمان ساسانیان. تهران. ۱۳۱۷ هـ.
- کویاجی. ج. س. آئین ها و افسانه های ایران و چین باستان. تهران. ۱۳۵۳ هـ.
- مهدی محقق. تحلیل اشعار ناصر خسرو. کابل. ۱۳۶۳ هـ.
- میر محمد صدیق فرهنگ. افغانستان در پنج قرن اخیر. کابل. ۱۳۷۱ هـ.
- میر غلام محمد غبار. افغانستان در مسیر تاریخ. کابل. ۱۳۴۶ هـ.
- محمد معین. مزدیسنا و تاثیر آن بر ادبیات فارسی. تهران. ۱۳۲۶ هـ.
- محمد علی شوستری عباسپور. ایران نامه یا کارنامه ایرانیان در عصر اشکانیان. میسور. هند. ۱۹۲۵ م.
- محمد جواد پور. مجموعه اطلاعات در باره ایران و ایرانیان. تهران. ۱۳۶۳ هـ.
- پرویز ناتل خانلری. تاریخ زبان فارسی. تهران. ۱۳۵۸ هـ.
- پرسی سایکس. تاریخ ایران. تهران. ۱۳۲۳ هـ.
- روزنفیلد. ج. م. هنر دوره کوشانی. کابل. ۱۳۵۸ هـ.
- فرهنگ دهخدا. تهران. ۱۳۴۱ هـ.
- فیروز آذر گشسب. برخی از فرهنگ اوستایی و تطبیق آن با فارسی و کردی. تهران. ۱۳۳۷ هـ.
- شپیگل، گیگر، وندی شمن و سن جانا. عصر اوستا، تهران. ۱۳۴۳ هـ.

- غفورف. باباجان. تاجیکان. کابل. ۱۳۶۳ هـ.

مجله ها

- "بررسیهای تاریخی". تهران. سالهای ۱۳۴۳-۱۳۵۳ هـ.

- "کابل"-کابل. سالهای ۱۳۱۵-۱۳۱۸ هـ.

- "آریانا"-کابل. سالهای ۱۳۲۱-۱۳۴۵ هـ.

- "فرهنگ ایران باستان" تهران. سالهای ۱۳۴۲-۱۳۴۴ هـ.

☆ ☆ ☆

☆ ☆

☆